

پرنال جامع علوم اسلامی

بخش رجال

مسئول: ابوالفضل شکوری

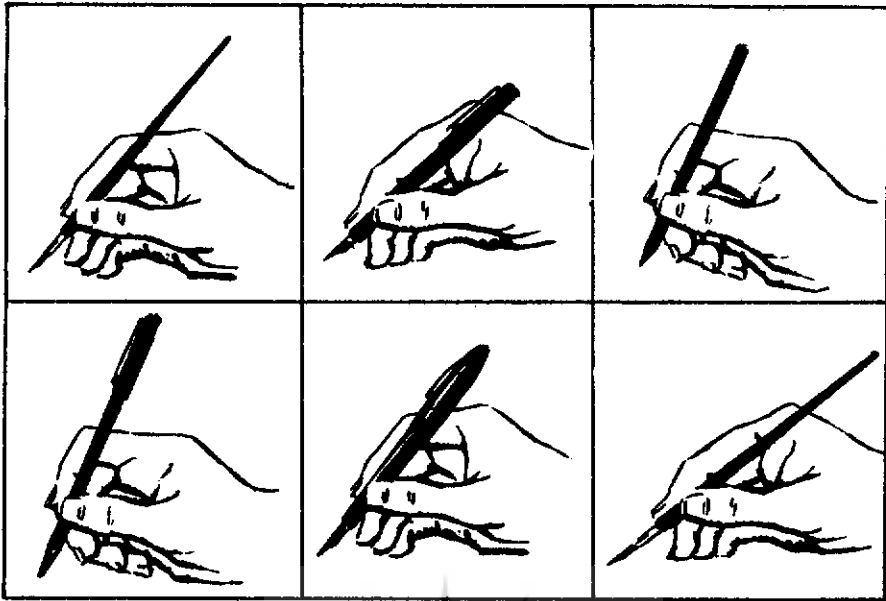
آئین جرح و تعدیل رجال تاریخ

یادآوری:

در شماره پیشین، ضمن مقاله «شرایط و صلاحیتهای شرح حال نویسی»، با کاستی‌ها، ضعفها و احياناً برخی انحرافات موجود در فن شرح حال نگاری معاصر و نیز ویژگیهای مثبت و منفی در شخص شرح حال نویس، به طور فشرده آشنا شدیم. ضمن آن بحث گفته شد که در مقاله‌های بعدی این بخش راجع به مسئله «جرح و تعدیل رجال» و شیوه‌ها و اصول و ضوابط آن بیشتر سخن خواهیم گفت.

در راستای آن وعده است که از این شماره فصلنامه، بحث و بررسی مستقیم روی آئین جرح و تعدیل رجال تاریخ را آغاز می‌کنیم. منظورمان از «رجال تاریخ» همه کسانی است که زمانی به نحوی از انحاء در صحنه‌های اجتماع حضور داشته و در زمینه‌های فرهنگی، فکری، سیاسی، مذهبی، اقتصادی، صنعتی، نظامی و... فعال بوده‌اند، اعم از زن و مرد و خادم و خائن. چند مقاله نخستین به مباحث کلی و زمینه‌ای مربوط به آئین جرح و تعدیل رجال اختصاص یافته است و به دنبال این کلیات لازم، متن قواعد و ضوابط جرح و تعدیل درج خواهد شد.

اینک مقاله نخست را در زمینه تعریف اصطلاح «جرح و تعدیل رجال» و... تقدیم خوانندگان محترم می‌کنیم.



الف- تعریف جرح و تعدیل

حدیث‌شناسان در «علم رجال حدیث» اصول و ضوابطی را پدید آورده‌اند که بر پایه آنها دربارهٔ راویان احادیث و اخبار پیامبر اسلام (ص) و ائمهٔ معصومین (ع)، داوری کرده و صحت و سقم آنها را روشن می‌گردانند؛ یعنی با توجه به اصول و ضوابط رجالی، یا به آنان ابراز اعتماد نموده و روایاتشان را می‌پذیرند و یا با استناد به قواعد جرح رجال دربارهٔ آنان ابراز بی‌اعتمادی کرده و به منقولاتشان اعتناء نمی‌کنند. در علم درایه و حدیث‌شناسی این عمل را اصطلاحاً «جرح و تعدیل» می‌نامند.

در میان همهٔ علوم و معارف اسلامی موجود، این شیوه فقط به راویان حدیث اختصاص دارد و در حوزهٔ علم تاریخ و فن تراجم (شرح حال نویسی به معنای اعم)، چنین قواعد و ضوابط مدون و مشخص برای نظر دادن محققین دربارهٔ رجال وجود ندارد. در حالی که ضرورت دارد اظهار نظر دربارهٔ رجال تاریخ نیز مانند رجال حدیث تابع اصول و ضوابط مدون و مشخصی باشد. و این در حالی است که نوشته‌های تاریخی و زندگینامه‌ای پر از اظهار نظر نویسندگان آنها نسبت به افراد و چهره‌های فعال و نقش‌آفرین اجتماع می‌باشد. مؤلفین این قبیل نوشته‌ها طبق سلیقه، نوع وابستگی و یا برداشت شخصی‌شان، آنان را جرح و تعدیل و تحسین و تقبیح کرده‌اند؛ بدون آنکه کوچکترین ضابطه علمی و یا شرعی مشخصی در دست

داشته باشند که به صورت تممیم یافته پایه کار رجال نویسی آنان قرار بگیرد. برای سامان دادن به این ناپسامانی‌ها و یافتن ضوابط عقلانی و شرعی لازم در این زمینه، باید بحث را از خود اصطلاح «جرح و تعدیل» آغاز نموده و تعریف جامع و مورد قبولی برای آن به دست آورد، تا مباحث فرعی دیگر محور معلومی داشته باشند.

واژه مرکب «جرح و تعدیل رجال» علاوه بر مفهوم دقیق اسلامی و شرعی، مفهوم عقلانی و عرفی نیز دارد که مورد نظر شارع مقدس اسلام قرار گرفته و مجموعاً اصطلاح جرح و تعدیل به مفهوم شرعی را پدید آورده است. لذا بایسته است به منظور تبیین هرچه بیشتر مقصود و تسهیل بیان مطلب بحث جداگانه مختصری روی «مفهوم عرفی جرح و تعدیل رجال» صورت گیرد و سپس مفهوم شرعی و تعریف جامع و کامل آن به دست آید.

«مفهوم عرفی جرح و تعدیل»:

اگر به محاورات روزمره مردم کوچه و بازار دقت کنیم، تقبیح و تحسین و جرح و تعدیل اشخاص را عملاً در کلام آنها خواهیم یافت؛ واژه‌هایی از قبیل: «فلانی آدم خوبی نیست، با او نمی‌توان کنار آمد، مردم‌آزار است، در زندگی مرز نمی‌شناسد، در تمام روز يك کلمه راست نمی‌گوید، امین نیست و...» یا «فلانکس بسیار آدم خوبی است، آزارش به کسی نرسیده، دلش با زبانش یکی است، اهل تزویر و تظاهر نیست، در خانه‌اش به روی مردم باز است، آدم خداشناس و پرهیزکاری است و...» به فراوانی در گفتگوهای مردم به کار می‌رود. بنابراین، می‌توان گفت که عوام‌ترین مردم نیز درباره دیگران اظهار نظر می‌کند و عامه مردم بدون آنکه اصطلاحاتی از قبیل جرح و تعدیل و مشابه آن را شناخته باشند، با اظهار نظرهای خودشان درباره دیگران به نحوی عمل «جرح و تعدیل اشخاص» را انجام می‌دهند. مورخین و زندگینامه‌نویسان نیز چنین هستند. آنان در نوشته‌های خود به دفعات دست به جرح و تعدیل دیگران می‌زنند، با این تفاوت که عامه مردم در عین عدم توجه به معنی و مفهوم جرح و تعدیل، ضابطه و ملاک قابل اعتماد و مشخصی نیز در کلام خود ندارند؛ اما مورخین و زندگینامه‌نویسان، تا حدودی به مفهوم جرح و تعدیل و ابزار و آثار آن توجه دارند و تقریباً آگاهانه بدان دست می‌بازند، لکن، آنها نیز ضابطه و ملاک علمی مشخصی را در این مورد به کار نمی‌گیرند.

به طور کلی، اظهار نظرها، گرایشها و تحسین و تقبیح‌های رایج در کتب تاریخ و تراجم را که به گونه‌ای بی‌ملاک و آشفته مورد استفاده قرار گرفته و این نوع نوشته‌ها را آکنده ساخته‌اند، می‌توان در چند محور خلاصه کرد. مجموع اینها

بیانگر مفهوم عرفی جرح و تعدیل می‌باشند:

۱. «گرایش به‌تحسین و تعدیل رجال»:

کتابهای شرح‌حالی، تاریخی و فرهنگهای اعلام، در مورد رجال هاری از تحسین، توثیق و تعدیل و کلا قابل اعتماد نیستند. در نوشته‌ها و تألیفات معاصر نیز این نوع گرایش به‌تحسین و تأیید برخی از رجال - که در واقع همان تعدیل رجال است - به‌وفور دیده می‌شود. بنابراین، معلوم می‌شود عرف کتب تساریخی و زندگینامه‌نویسی، عملاً شیوه «تعدیل رجال» را پذیرفته است، هرچند که اصطلاح خاص آن‌را به‌کار نبرده باشند. این شیوه تحسین و تمجید رجال معاصر (و یا به تعبیر دیگر تعدیل و توثیق رجال معاصر) به‌دو طریق عملی شده است:

اول: تحسین و تعدیل مستند.

دوم: تحسین و تأیید خودخواسته و بدون دلیل.

از نوع اول می‌توان نمونه‌های زیادی را ارائه نمود؛ مانند آنچه که آق‌سای مهدی بامداد در کتاب خود درباره سید عبدالحسین لاری - رجل و مجتهد نامدار عصر مشروطه - انجام داده است. او فقیه مزبور را بسیار ستوده و تعدیل کرده و تأیید و تعدیل و ستایش خود را مستند به‌اعمال قهرمانانه، زندگی زاهدانه و مبارزات پی‌گیر و بی‌امان او علیه استبداد داخلی و دشمن مهاجم خارجی (انگلیس)، قرار داده است. عین نوشته بامداد به‌این شرح است:

سید عبدالحسین لاری، فرزند سید عبدالله، در سال ۱۲۶۴ هجری قمری در نجف زاده شد. پس از فرا گرفتن تحصیلات مقدماتی و فراغت یافتن از سطوح برای تکمیل تحصیلات خویش، در حوزه درس خارج چند نفر از علمای اعلام که اشمهر و اعلم آنان میرزا محمد حسن شیرازی بود داخل شد و سرانجام به‌مقام اجتهاد رسید و از فقهاء و مجتهدین بزرگ گردید. و بعد برحسب درخواست جمعی از بزرگان لارستان از شادروان میرزای شیرازی، مبنی بر اینکه سید عبدالحسین را راضی کنند که برای رسیدگی به امورات شرعی و اجراء احکام اسلامی به‌لار بیاید، میرزا هم دستور داد که سید به‌لار برود و او هم اطاعت کرده، در سال ۱۳۰۹ قمری به لارستان رهسپار گردید.

پس از ورود به‌لار، استقبال شایانی از وی به‌عمل آوردند و بعد مدرسه‌ای در آنجا تأسیس کرد و مشغول به‌تدریس شد. جمعی از طلاب از اطراف و اکناف فارس به‌لار آمده در حوزه درس او داخل شدند و از محضر او استفاده نمودند و مدت ۲۵ سال در لار مرجع تقلید و ملجاء عموم اهل فارس بود. از کارهای خوب او این بود که مبلغین مسیحی که بیشترشان انگلیسی و یا کتب تبلیغی به‌فارس آمده بودند، کتب آنها را توقیف کرد و آنان را به کلی از فارس راند.

چون علمای اعلام نجف، مشروطه را در ایران تجویز کرده بودند، بنابراین در آغاز مشروطیت کسی که در فارس با حرارت و جدیت زیاد

خواه مشروطه شد، همین سید عبدالحسین مجتهد لاری بود که مظالم مأمورین حکومت استبدادی را خودش دیده و شنیده بود و به گمان خود اگر ایران مشروطه بشود حتماً رفع ظلم خواهد شد! در جنگ بین الملل اول که انگلیسها بوشهر را تصرف کردند، شادروان سید عبدالحسین بر علیه آنان حکم جهاد داد و در این ایام تمبر پستی به نام ملت اسلام چاپ و منتشر نمود و شادروان اسمعیل خان صولت الدوله سردار عشایر که از مریدان سید بود، او را وادار به جنگ با انگلیسها کرد و او هم مشغول به جنگ گردید و چندین سال با آنها می جنگید و عاقبت برای این عملش در سال ۱۳۱۱ خورشیدی در زندان قصر تهران به ترتیباتی درگذشت...

انگلیسها و متابعین ایرانی آنان برای قلع و قمع سید به کورده که محل سکونت او بود هجوم آوردند، سید در مسجد مشغول به ادای نماز جماعت بود؛ مهاجمین مسجد را محاصره کردند؛ در این هنگام رئیس علی مراد نامی که از مریدان و فدائیان سید بود وارد مسجد شده او را برداشته به ترک اسب خود سوار کرد و او را گریزانند و از مهلکه نجاتش داد. با وجود اینکه او را تعقیب کردند و گلوله بارانش نمودند، تعجب در این جا است که هیچ یک از گلولهها به او اصابت نکرد. لشکر دشمن قریه را ویران کرد، سپس به لار رفته و در آنجا نیز خانه اش را غارت کردند و خانواده اش را اسیر کرده به شیراز فرستادند. پس از این واقعه سید به فیروزآباد رفت و به صولت الدوله رئیس ایل قشقائی پناهنده شد. نظر به اینکه سردار عشایر از مریدانش بود، با کمال احترام از وی پذیرائی نمود و بعد چون فیروزآباد را انگلیسها گرفتند، سید فراراً به قیر رفت ولی اهالی جهرم او را به شهر خود بردند و مدت شش سال در آنجا اقامت داشت تا اینکه در سال ۱۳۴۰ قمری در سن ۷۸ سالگی در جهرم درگذشت.

مجتهد و پیشوای مسلمانان باید این جورى باشد نه اینکه در بند تزئید اموال و املاک برای خود بوده و رشوه خواری و اخاذی و بی دینی را پیشه و شعار خود سازد.

چنانکه ملاحظه می شود، نویسنده این شرح حال، با توجه به واقعیات زندگی شخص مترجم (لاری) مجذوب شخصیت او شده و او را مورد تحسین، تمجید و تعدیل قرار داده است؛ یعنی تحسین و تعدیل او مدلل و مستند است. در مورد نوع دوم، گاهی دیده می شود که یک رجل از جانب نویسنده ای مورد تمجید و تحسین و تعدیل قرار گرفته است، بدون آنکه دلیل موجه و قانع کننده ای ضمن تحسین و ستایش خود آورده باشد. نمونه این نوع تحسین و تأیید و در واقع «تعدیل» نیز در نوشته های معاصر فراوان می باشد، که البته بدیهی است فاقد هرگونه ارزش علمی و تحقیقی می باشند به عنوان مثال، یک نمونه بارز آن، ستایش و تحسین و تمجید غلو آمیز و توثیق و تعدیل بی پایه ای است که «محمد پروین گنابادی»، نسبت به «صادق هدایت»، در کتاب «گزینة مقاله ها» آورده است. او، ضمن مقاله مفصل خود با عنوان «در باره صادق هدایت»، تحسین و تعدیل

بسیار مبالغه‌آمیزی از هدایت کرده است، بدون آنکه بتواند هنر «داستان‌نویسی» او را ثابت کند و یا کار و فکر تحول‌آفرین و سازنده و فوق‌الماده‌ای جز شك و تحیر دائمی، حالت مالیغولیائی و انزوآگزینی ناموجه و بالاخره انتحار و خودکشی، برایش ذکر کند. تمام اظهارات او دربارهٔ هدایت، نشانهٔ يك بیماری روانی علاج‌ناپذیر در وجود نامبرده می‌باشد؛ با این حال، چنین شخصی را به عنوان «نابغه»، «افتخار ملت ایران» و امثال اینها می‌ستایید.^۲



این تحسین و تمذیل بیشتر به خطابه‌های اقناعی که برای مردم عوام ایراد شود شباهت دارد تا يك شیوه عالمانهٔ مستدل. اتخاذ چنین شیوه‌ای از جانب این نویسنده در مورد هدایت به این علت بوده است که او بین وابستگی‌های مشربی و عاطفی که به هدایت داشته تمهد علمی و خردگرایی که وجدانش او را بدان وامی‌داشته، مغلوب عواطف خود گردیده است. در حالی که همین آقای گنابادی، در مقالهٔ یاد شده تحسین و تمذیلی نسبت به «ادیب نیشابوری» و اینکه او عاری از حسد بوده است، دارد.^۳ در این قسمت سخنان او در تحسین و تمذیل ادیب، کاملاً مستدل و قانع‌کننده است.

تحسین و تمجید مبالغه‌آمیزی هم که مرحوم دهخدا در لغت‌نامهٔ خود دربارهٔ صادق هدایت دارد، از نوع تحسین‌های همکار و دوست او، پروین گنابادی، دربارهٔ هدایت است؛ یعنی صرف بیان عواطف شخصی بدون کمترین استناد و ارائه دلیل دهخدا، پس از بیان شرح‌حال مفصل و فهرست آثار هدایت، در پایان چنین می‌گوید:

صادق نابغه‌ای از نوابغ جهانی است و به‌تازگی فرانسویان به عظمت مقام وی پی برده و می‌توان گفت که در آن مملکت کمتر کسی از اهل ادب هست که با نظر تحسین و اعجاب در این داهیة ایرانی بیند و به‌بزرگی فکر و روح او اعتراف نکند.^۴

ما این قبیل موارد را که کسی بدون دلیل مورد مدح و ستایش غلوآمیز قرار

گرفته باشد «چهره بازی» می‌نامیم.

۲. «گرایش به جرح و نکوهش رجال»:

همان طوری که عرف تاریخنگاری و شرح حال نویسی معاصر مسئله تحسین و تعدیل رجال را عملاً - ولکن بدون ضابطه - پذیرفته، مسئله نکوهش، تقبیح و بالاخره «جرح» رجال را نیز قبول کرده است.

اظهار نظرهای منفی دربارهٔ رجال (جرح رجال) نیز به دو صورت عملی می‌شود:
اول: نکوهش رجال و نسبت دادن اعمال، رفتار و اوصاف نکوهیده به آنان با ارائه دلیل و سند.

دوم: نکوهش افراد و متهم ساختن آنان به داشتن اعمال و اوصاف نادرست، بدون ارائه دلیل و مدرک.

در کتابهای تاریخی و شرح حالی معاصر، نمونه‌های هردو نوع روش فراوان است؛ از نوع اول - نکوهش مستند - می‌توان زندگینامه‌های کسانی همچون ناصرالدین شاه، پسر او ظل السلطان و بسیاری دیگر از امراء، شاهزادگان و حکام قاجار را در کتاب «شرح حال رجال ایران» مهدی بامداد، نام برد. او، ضمن شرح حال نویسی هر یک از این رجال ناشایسته، دلایل فراوانی را مانند عکس، سند، مشاهدات و روایات جهت اثبات خیانت، وابستگی خارجی، هرزه‌گذرنانی و ناشایستگی آنان ارائه می‌دهد؛ هر چند که در بسیاری از موارد کتاب خود، اظهار نظرهای استحسانتی و بی‌سند دربارهٔ رجال دارد.^۵

از نوع دوم - نکوهش دلخواهی و غیر مستند - نیز می‌توان نمونه‌های فراوانی را ذکر نمود؛ مانند آنچه که در کتاب شرح حال رجال ایران با شیوهٔ «نکوهش ضمن ستایش» دربارهٔ مرحوم آخوند ملا قربانعلی زنجان، یکی از مراجع تقلید عصر مشروطه، آمده است. قسمتی از مطالب او از این قرار است:

آخوند ملا قربانعلی زنجان، فرزند عسکرعلی، در حدود سال ۱۲۳۵ هجری قمری، در قریه آربون از توابع زنجان تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خویش و زنجان آموخت و برای تکمیل آن، طبق معمول آن زمان، رهسپار عراق گردید. پس از فراگرفتن سطوح، در درس خارج مرحوم شیخ مرتضی انصاری در نجف وارد شده و از طلاب محضر درس او می‌گردد.

پس از فوت انصاری، مدتی نیز در درس خارج شادروان سید حسین کوه‌کمری به تحصیلات خود ادامه می‌دهد تا اینکه به درجهٔ اجتهاد نایل می‌شود. سپس به ایران بازگشته و در زنجان مقیم می‌گردد و سبک و رویهٔ مخصوصی که مورد پستند عامه بوده برای خویشتن اتخاذ و اختیار می‌نماید. آخوند ملا قربانعلی در مدت حیات خود، برخلاف سایر روحانیون، زندگانی بسیار ساده‌ای داشته و به اقل مایقتع قناعت می‌ورزیده و خیلی با زهد و تقوی بوده و از هیچ‌کس توقعی نداشته و همش مصروف به رسیدگی

به امور شرعیه بوده است. با این وصف بسیار جاه طلب و طالب ریاست بود و همیشه اوقات می خواست که دستور و حکمش مطابق النعل به النعل اجراء شود. آخوند در مدت عمر خود زن اختیار ننمود و به این جهت اولاد هم نداشت که مانند سایر آقازاده ها مرتکب خلافکاریهای بشوند. بیشتر اهالی زنجان و توابع آن مرید و هواخواه او بوده و برایش کراماتی قائل بودند و هرچه می گفت فوراً دستور او را اجراء می کردند. ریاست مطلقه او در زنجان همین طور پا برجا بود تا زمان مشروطیت. آخوند با مشروطه موافق نبود. و... می گویند تمام دارائی او به هنگام وفاتش پنجاه ریال بوده است. و... ۶

چنانکه ملاحظه می فرمائید، این شرح حال نویسنده ضمن گزارش زندگینامه و محسنات مرحوم آخوند، بدون هیچ مدرک و سندی، چنین می گوید: «... با این وصف بسیار جاه طلب و طالب ریاست بود. و...!» با توجه به مطالب دیگری که او درباره آخوند نوشته و از او یک چهره بی طمع، متقی و خداترس ترسیم کرده است، می بایست صفت قاطعیت و سازش ناپذیری آخوند را به حساب آرمانگرایی و اعتقاد راسخ به دین اسلام - که باید دستور آتش بدون چون و چرا اجراء شود - می گذاشت و نه به حساب «جاه طلبی و ریاست طلبی». آدم جاه طلب می کوشد از امکانات مادی زندگی خود بهره مند و متلذذ شود؛ حال آنکه به اعتراف خود نویسنده، آخوند این گونه نبوده است. بنابراین برخی از مطالب و اظهارات نویسنده یاد شده که نشانه جرح است، درباره آخوند صحت ندارد و یک اظهار نظر دلخواهی و غیر مستند از نویسنده کتاب یاد شده می باشد.

این گونه اظهار نظرها درباره رجال بزرگ فراوان است و نمونه دیگر آن، مقاله پر از تناقض و مفصلی است که در لغتنامه دهخدا درباره یکی از مراجع و بزرگان عالم تشیع مرحوم «حجت الاسلام سید محمد باقر شفتی» درج شده است که ضمن آن کوشش بر نگوشت، جرح، و چهره سوزی این شخصیت بزرگ تاریخ فقاهت و سیاست شیعیه شده است. ۷

نمونه هایی که ذکر شد هر کدام به سهم خود یک نوع اظهار نظر نویسندگان درباره رجال می باشد و مجموع آنها حاکی از وجود جریانانی است که ما آنرا جرح و تعدیل می نامیم. لکن جرح بی ضابطه است، هر چند که همه آنها بی سند نیستند.

البته نوعی از زندگینامه نویسی نیز وجود دارد که در آن، زندگینامه نویسنده کوشش می کند از اظهار نظر درباره برخی از رجال تاریخ پرهیز کند و زندگینامه فرد مورد نظر را به گونه ای بنویسد که از آن نه جرح و تکذیب استفاده شود و نه تعدیل و تحسین. این نوع زندگینامه نویسی را می توان زندگینامه نویسی خنثی و یا

بی تفاوت نامید و فایده علمی و اجتماعی آن بسیار ناچیز است. انگیزه انتخاب شیوه بی تفاوتی یا عدم دسترسی نویسنده به اسناد و مدارک لازم است و یا ترس او از اظهار نظر درباره فرد معین.

زندگینامه بسیار مختصری که از مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، قدس سره، در لغتنامه دهخدا وجود دارد، از این قبیل زندگینامه‌هاست و در آن از تحسین و تعدیل و نیز از جرح و تکذیب خودداری شده است:

بروجردی - (آیت الله) حاج آقا حسین طباطبائی، فرزند سیدعلی طباطبائی، از سلسله طباطبائیان بروجرد، مرجع تقلید شیعیان. وی در سال ۱۲۹۲ ق. در بروجرد متولد شد و پس از فرا گرفتن مقدمات در بروجرد به اصفهان رفت و فقه را نزد حاج سید محمد باقر درچه‌ای و فلسفه را نزد میرزا جهانگیرخان خواند آنگاه به نجف اشرف رفت و در محضر آخوند ملاکاظم خراسانی هشت سال تلمذ کرد سپس به بروجرد بازگشت و مقیم شد. در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی به تهران آمد و عازم مشهد گردید. پس از بازگشت از مشهد مقیم قم و مرجع تقلید شیعیان گردید و به سال ۱۳۴۰ هجری شمسی در این شهر درگذشت. تألیفات وی جز رسایل علمیه (که مکرر طبع شده) رساله مریضی - تعلیقات براسفار (به صورت حاشیه بر نسخه شخصی) - رجال - رساله‌ای در منطق و جزوه‌هایی در فقه را باید نام برد که هیچ‌یک تا کنون به طبع نرسیده. (فرهنگ فارسی معین).

از مجموع آنچه که تا اینجا بیان گردید، معلوم گشت که مسئله جرح و تعدیل يك واقعت عقلائی و عرفی است. این مسئله در عرف مردم و محاورات روزمره آنان جریان دارد و هم در نوشته‌های تاریخی و زندگینامه‌ای؛ چرا که همه مردم و همه مورخین و شرح حال نویسان به نحوی درباره رجال اظهار نظر مثبت و یا منفی می‌کنند و موارد بی تفاوتی بسیار نادر است؛ هر چند که در بعض موارد آن را نیز می‌توان از مصادیق جرح به شمار آورد.

بر اساس مطالب مشروحه پیشین در مقام تعریف دو واژه جرح و تعدیل از دیدگاه عرف می‌توان چنین گفت:

«جرح رجال» عبارت است از نوعی داوری و اظهار نظر صریح و یا تلویحی منفی درباره افراد که به منظور تکذیب، تضعیف، بی اعتبار ساختن و اثبات بدمنشی و ناشایستگی شخص مورد جرح صورت می‌گیرد و معمولاً با انتساب برخی از اعمال و اوصاف نادرست، به گونه مستند و یا غیر مستند نسبت به آن شخص می‌باشد.

«تعدیل رجال» نیز دارای معنی و مفهوم کاملاً مخالف جرح می‌باشد، و عبارات از نوعی ابراز اعتماد، حسن ظن و بالاخره تأیید و تصدیق نسبت به کسی، جهت اثبات پاکی، شایستگی و خدمتگذاری او. این نیز یا مستند است و یا استنتاجی،

مفهوم شرعی جرح و تعدیل رجال

در آیات مبارک قرآن مجید، بسیاری از معارف بشری و مفاهیم بنیادین آن به طور فشرده، مورد اشاره قرار گرفته و پایه‌گذاری شده است. لکن در این میان، مباحث واپسته به «انسان‌شناسی» در ابعاد گوناگون آن، به گونه بسیار مفصل مورد توجه قرار گرفته است. شناختن جنبه‌های مختلف منش و شخصیت انسان و عوامل و موجبات رشد و آفت‌های بیماری‌زای آن نیز که در مجموع «رجال‌شناسی» نامیده می‌شود، از جمله مباحث مربوط به انسان است که در قرآن کریم به اندازه کافی مورد اشاره قرار گرفته در سراسر قرآن پخش شده است.

از جمله این قبیل آیه‌ها، می‌توان آیه‌های آغازین سوره بقره (آیات ۱ الی ۱۶) را نام برد. خداوند در این آیات مبارک، همه انسان‌ها و فرزندان آدم را به سه دسته تقسیم فرموده که باتوجه به دیگر آیات پخش شده در دیگر سوره‌های قرآن، هر کدام از این سه طایفه نیز خود به دسته‌های کوچکتری تقسیم می‌شوند.

سه طایفه اصلی که در آغاز سوره بقره مورد اشاره قرار گرفته، عبارتند از:

۱- گروه مسلم.

۲- گروه کافر.

۳- گروه منافق.

افراد «گروه مسلم» به طور کلی بدین گونه توصیف شده‌اند:

«پروا پیشگانی که خود را از هرزگرائی، هرزگوئی، و هرزباوری و هرزه کاری و هرزستانی به دور نگه داشته و به همین دلیل مشمول هدایت الهی و سروس غیبی قرار گرفته‌اند. آنان به جهان غیب باور دارند و نماز و نیایش و انفاق و دستگیری از ناتوانان در جامعه شیوه کارشان می‌باشد، چنانکه به سروس غیبی (وحی) نیز ایمان یافته و به حاملین و امانتداران این سروس که رسول و پیامبر نامیده می‌شوند، از نخستین کس تا واپسین فرد آنان (حضرت محمد ص) نیز باور تمام دارند و به آخرت، روز بازخواست و فرجام کار انسانها نیز یقین دارند. اینان بر آئین استوار فطرت قرار گرفته و در مسیر هدایت الهی راه می‌پیمایند و در صورت حفظ مداوم چنین اوصافی از هرگونه بیماری و آفات مخصوص شخصیت و منش آدمی به دور بوده و مفلح و رستگار اند»^۹.

این دسته از انسانها بدین خاطر «مسلم» نامیده شده‌اند که در برابر جلوه‌های پروردگاری آفریدگار و خداوند یگانه جهان به انکار و لجاجت نپرداخته‌اند، بلکه در برابر ذات مقدس او و اوامر و نواهی‌اش، که در مجموع «دین» یا «شریعت»

نام دارد، سر «تسلیم» فرود آورده‌اند. به همین سبب «اسلام» نام اصلی همه مذاهب و ادیان توحیدی تاریخ بوده است.^{۱۰}

انسانهای «مسلم» که در برابر آفریدگار خود «تسلیم» شده و به‌نظام زندگی خداخواسته گردن نهاده‌اند، در واقع در چهارچوب قوانین آفرینش و فطرت گام برمی‌دارند و دارای يك منش و شخصیت سالم و دور از آفات و بیماریهای مهلك می‌باشند؛ و به‌همین دلیل است که از نظر رجال‌شناسی اینها افراد «بیممنش» نامیده می‌شوند. لکن حفظ این نام و عنوان تا وقتی است که از چارچوب سالم فطرت و تسلیم خارج نشوند و شخصیت خود را دچار آلودگی و بیماری‌ها ننمایند؛ در غیر این صورت سلامت منش خود را از دست داده و دچار انواع بیماریها و آفتهای شخصیتی می‌گردند و از مرتبه «بیممنشی» ساقط می‌شوند.

و اما «گروه کافران» کسانی هستند که در برابر جلوه‌های ملموس و مشهود جهان غیب، موضع نفی و انکار و لجاجت در پیش گرفته و آفریدگار یگانه هستی را ناشناخته انگارند و یا با اندیشه‌های ناقص خود برای او شریک و همباز، از مفاهیم و اجسام، بتراشند؛ در زندگی خود، اصول و شیوه‌ای جز آئین و قوانین خداخواسته به‌کار گیرند و با عبور از حوزه نور و مرزهای فطرت، وارد جهان تاریک «کفر و شرک» گردند. از این طریق دل‌های آنان از تابش پرتو انوار هدایت، آگاهی و معرفت محروم مانده و ابزار شناخت خود را از دست می‌دهند و براندرون وجود و اعماق دلشان پرده و مهر چهل، ناآگاهی و ضلالت سایه می‌افکنند.

اینان بدین‌خاطر «کافر» نامیده شده‌اند که «کفر» در لغت به‌معنای «پوشاندن» است و این گروه نیز با انکار حق و نادیده گرفتن نشانه‌ها و جلوه‌های آن، در واقع حق و حقیقت را با پرده چهل و نادانی و تعصب خود پوشانده‌اند.^{۱۱} خداوند در مورد اینها چنین فرموده است:

«آنان که کافر شدند، برای‌شان مساوی است که بیم و هشدارشان بدهی یا نه، در هر صورت به‌حق ایمان نخواهند آورد. خداوند بر دل‌های آنان مهر نهاده و بر گوش و چشم‌های آنان پرده‌ای است؛ و عذاب در انتظار آنان است»^{۱۲}.

با توجه به این قبیل آیه‌های قرآنی، «کفر» از عوامل منفی شخصیت انسانی است و موجب بیماری منش آدمی در ابعاد مختلف می‌گردد. روی همین اصل است که فرد کافر نمی‌تواند بر فرد مسلم و یا جامعه و جمعیت مسلم ولایت و حکومت داشته باشد؛ چرا که شخصیت و منش انسان مسلم سالمتر از منش کافران است. لذا هیچ‌گونه راه مشروعی برای تسلط و ولایت کافران بر مسلمین وجود ندارد.^{۱۳}

دسته سوم از دستجات و اصناف سه‌گانه انسانها، گروه و جماعتی می‌باشند که خداوند در قرآن آنها را «منافق» نامیده است. منافقین آن دسته از انسانهایی

هستند که در باور نداشتن به خدا و پیامبر و شریعت او، با کافران همانند همسو هستند، لکن مزورانه خود را بخشی از مسلمین و مؤمنین وانمود می‌کنند! اینان انسانهای بیمار، بی‌باور، و بی‌موضع هستند که در تحلیل نهائی از مجموع حرکات آنها می‌توان چنین نتیجه گرفت که در زندگی هیچ‌گونه آرمان مشخصی جز تأمین منافع مادی و مقطعی خود ندارند و روی همین اصل، جهت‌گیری عقیدتی و سیاسی ثابتی نداشته، چند چهره، متلون و فرصت‌طلبند. شرایط روز، مواضع آنها را تعیین می‌کند؛ افساد و تخریب و آنارشیزم مشخصه آنهاست و در عین حال خودشان را برای دیگران «مصلح» وانمود می‌کنند! منافقین به‌وجود ره‌کم‌کرده، باران گرفته، و برق‌زده‌ای همانند هستند که در تاریکی شب و در یک بیابان ناآشنا، می‌خواهد از درخشش زودگذر برق آسمان سود جسته و گامی به‌جلو بگذارد، لکن به‌لحاظ فقدان خودآگاهی انسانی و خروج از قالب فطرت، ره نمی‌یابد و همچون یک موجود کور و کر و لال از ادراک درست واقعیات بیرونی محیط خود ناتوان بوده و محکوم به شکست و سقوط ابدی است و هیچ‌گونه امید نجات ندارد؛ یعنی یک بیمار تمام‌عیار از نظر شخصیت و منش! اینها چکیده اوصافی است که خداوند در قرآنش، منافقان را با آن معرفی کرده است.^{۱۴}

اکنون پس از طی این مقدمات لازم است با نزدیک شدن به هدف اصلی بحث، به نتیجه‌گیری از این مقدمات بپردازیم و مفهوم دو عنوان «جرح» و «تعدیل» را از دیدگاه شرع اسلام کاملاً تبیین کنیم.

چنانکه ملاحظه فرمودید، با توجه به مفاهیم انسان‌شناسی و رجال‌شناسی موجود در قرآن مجید کفر، شرك و نفاق به‌مثابه میکروبهای مهلك امراضی هستند که در اعماق و تار و پود منش قربانیان خود نفوذ و رسوخ کرده و آنان را تا سرحد سقوط کامل از مرتبه‌الای انانیت و خروج از چارچوب فطرت و تبدیل به یک موجود مسخ شده که در گمراهی و بیماری منش «حقّی به‌مراتب گمراهرتر از چار-پایان و بهائم است»، تنزل می‌بخشد. در حقیقت اتصاف یک‌فرد انسانی به این اوصاف، او را از خود انسانی تهی کرده و یک قالب مصنوعی و دروغین به‌شخصیت او می‌بخشد که عنوانی فراتر از «بیماری» دارد و شایسته‌تر و درست‌تر آن است که او را اساساً فردی کاملاً ساقط شده و «بی‌منش» بنامیم.

روی این اصل است که انسانهای کافر و مشرك و منافق در منطق قرآن و اسلام، از نظر سیاسی غیرقابل اعتماد بوده و شایستگی ولایت، مستشاری و همرازی جامعه مسلمین را ندارند. از دیدگاه اخلاق اجتماعی، اصول معاشرت و بالاخره دانش رجال‌شناسی اسلامی، اینان مادامی که این اوصاف، عقاید و مواضع خود را حفظ کرده باشند، به‌گونه بالذات مجروح و مطرود جامعه اسلامی به‌شما می‌آیند.

البته نه به این معنی که «حق زندگی» در جامعهٔ مسلمین را نداشته باشند، بلکه از این دیدگاه که به خاطر بیماری روحی و یا «بی‌منشی»شان، مشکوک و مظنون به خیانت هستند و نمی‌توانند در پستهای رهبری و کلیدی جامعهٔ اسلامی قرار بگیرند. این «مظنونیت و بی‌اعتباری» آنان را اصطلاحاً «جرح» می‌نامیم و خود این اشخاص را نیز «مجروح»، و صفاتی مانند کفر و شرک و نفاق را نیز عامل و «موجب جرح».

«عقیده مذهبی» افراد غیر مسلمان جرح شخصیت سیاسی آنان است، اما از لحاظ تاریخنگاری و شرح حال‌نویسی مسئله کمی تفاوت دارد؛ یعنی اگر ثابت شود که یک فرد غیر مسلمان و یا غیر شیعه در مذهب و مسلک خود صادق و متعهد و دروغ گفتن نیز در آئین او جزء محرمات است و آن شخص غیر مسلمان دروغ نمی‌گوید، در آن صورت فقط در حوزهٔ روایتگری و گزارشهای بی‌دخل و تصرف تاریخی، سخنان و مرویات او قابل اعتماد است. و این اصطلاحاً «اصل وثاقت» نامیده می‌شود. چنانکه در علوم حدیث اسلامی از قدیم رایج بوده، در صورت محرز بودن وثاقت افراد غیر شیعی، یعنی اثبات اینکه آن فرد طبق معتقدات خود دروغ گفتن را نادرست و حرام می‌داند، برای آن فرد وثاقت حاصل می‌شود^{۱۶}. وقتی این مسئله در احادیث چنین نقشی دارد، در مسائل تاریخنگاری و زندگینامه‌نویسی به طریق اولی از نظر شرعی جرح افراد غیر مسلمان دارای چنین پایه‌هایی است. این‌گونه روایت‌کنندگان مورد اعتماد خواهند بود. ضوابط جرح افراد مسلم، در برخی جنبه‌ها و جهات، متفاوت با مطالبی است که ذکر کردیم؛ چون مسلمین اصالتاً وبالذات انسانهای سالم و «بهمنش» می‌باشند و تنها در اثر ارتکاب معاصی و کسب برخی اوصاف عارضی است که ممکن است به تدریج از چارچوب فطرت خارج شوند و با «ارتداد» در صف «کافران» قرار بگیرند؛ و یا «بیمارمنشی» آنان به آن حد نرسد که جزء کافران قرار بگیرند، بلکه در حد یک موجود «گناهکار» و منحرف معمولی باقی بمانند. ما، در آینده قواعد و اصولی را که موجبات این انحراف و گناهکاریها به شمار می‌آیند، تحت عنوان «اصول جرح رجال» مورد بحث قرار خواهیم داد. برخی از این اصول اختصاص به جرح مسلمین دارد و برخی دیگر یکدسته اصول عقلانی عام هستند و شامل حال رجال مسلم و کافر و منافق به‌طور عام می‌شوند. در توضیح بیشتر مطلب باید گفت: در چارچوب شریعت الهی که صورت تنزیل یافته همان نظام آفرینش و فطرت است و تکامل یافته‌ترین و آخرین صورت بدون آن «اسلام» نام دارد، انجام دادن برخی از امور برای انسان واجب و الزامی است. دسته‌ای از امور نیز «مباح» هستند، یعنی انجام دادن و یا ندادن آنها به اختیار خود انسانها است و مواردی نیز وجود دارد که انجام دادنش پسندیده

(مستحب) و یا ناپسند (مکروه) می‌باشد. لکن، دسته پنجمی از مسائل و امور زندگی وجود دارد که نه تنها انجام دادن آنها «ناپسند» است، بلکه کاملاً ممنوع و «حرام» می‌باشد. مجموع این کارها و امور ممنوعه در زبان فرهنگ اسلام و قرآن اصطلاحاً «فواحش و منکرات» نامیده می‌شود که به تعبیر ساده‌تر قرآن، همان «محصیت» و «گناه» می‌باشد. گناهان در مجموع خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای را که حرمت شدیدتر و زشتی و قباح‌تر افزونتری دارند «گناه کبیره» - گناهان بزرگ - می‌نامند؛ مانند شریک قرار دادن برای خدا، آدمکشی به ناحق، زنا، لواط، سرقت، رشوه، جاسوسی برای کفار و دشمنان اسلام و مسلمین، بغی (قیام مسلحانه علیه امام مشروع و عادل مسلمین) محاربه (ایجاد رعب و تهدید در جامعه مسلمین با توسل به سلاح)، اختلاس و غلول و... این گناهان کبیره هر کدام کیفر قانونی سختی دارند که گاهی منجر به سلب بسیاری از حقوق مدنی و آثار شهروندی جامعه اسلامی از آن فرد بزهکار و مجرم می‌شود.

«فواحش و منکرات» دیگری نیز وجود دارد که «گناه صغیره» - گناه کوچک - نامیده می‌شود و انجام‌دهنده آن نسبت به مرتکب گناه کبیره، کیفر قانونی و اخلاقی کمتری دارد؛ مانند: غیبت کردن، کم‌توجهی به اهمیت نماز، تخلق به اخلاق سوء و... از دیدگاه اسلام، گناهان کبیره و صغیره هر دو زایل‌کننده صفت «عدالت»، پاکدامنی و «بهنشئی» از انسان هستند؛ لذا، موجب «چرح رجال»، و نشانه بدی و بیماری منش آنها می‌باشند، با این تفاوت که گناه کبیره بایک بار ارتکاب، فرد مرتکب و عامل خود را از عدالت انداخته و موجب چرح شخصیت او می‌گردد؛ در حالی که گناه صغیره، فقط در صورتی که چندین بار یا عمد و تجری تکرار و اصرار شود، یعنی در تکرار آن فاصله طولانی نباشد، موجب زوال عدالت و چرح صاحب خود می‌گردد^{۱۷}.

محرز شدن و ثبوت رسمی ارتکاب گناهان کبیره بريك فرد، موجب از دست دادن بسیاری از حقوق مدنی و اجتماعی و حتی گاهی موجب زوال برخی از حقوق طبیعی او در جامعه می‌گردد. از همین دیدگاه است که بررسی این مسائل برای دانش «رجال‌شناسی»، بسیار ضروری و ارزشمند می‌باشد؛ به‌عنوان مثال مرتکبین برخی از گناهان کبیره، حق تصدی امور و سمتهایی را که به‌شکلی جنبه امامت و رهبری در آن ملحوظ باشد، از دست می‌دهند؛ مانند ولایت و حکومت، قضاوت، اجرای حدود، امامت نمازهای یومیه و جمعه و...^{۱۸}

چه بسا، در این میان اغراض و هواهای شخصی ناشی از دشمنیها و رقابتها و غیره دخیل شده و با توطئه و مقدمه‌چینی‌های مرموزانه، به‌ناحق ارتکاب گناه کبیره‌ای را به‌شخص بی‌گناهی، در نظر جامعه و یا مراکز قضائی محرز جلوه دهند

و با توسل به افراط و تفریط‌های نامشروع، حقوق و حیثیت نفوس محترمه‌ای را ضایع کنند و بدین طریق مواد تاریخنگاری و زندگی‌نامه‌نویسی نادرستی پی‌ریزی شود و مورخ را به اشتباه بیان‌دازد.

اینجا است که برای پرهیز از افراط و تفریط‌های بی‌مورد در «جرح و تعدیل رجال» و آثار اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی و تاریخی که قهراً بر آن بار می‌شود، ضرورت تدوین ضوابط مشخصی براساس موازین پذیرفته شده شرع و عقل، جهت رجال‌شناسی و جرح و تعدیل افراد، آشکار می‌گردد تا از آن طریق تاریخنگاری و شرح‌حال‌نویسی تحت ضابطه درآید و با هرج و مرج فرهنگی مبارزه شود.

واضح است که مقدمه اجتناب‌ناپذیر چنین کاری روشن شدن کامل معنا و مفهوم جرح و تعدیل به دست آوردن تعریف جامع و مانع آن است. لذا، باید تعریف کاملی از این اصطلاح را، با توجه به دو مفهوم عرفی و شرعی که توضیح داده شد، به دست داد.

تعریف جرح و تعدیل رجال بر پایه جمع‌بندی دو مفهوم عرفی و شرعی آن:

در لابلای سطور این مقاله، تقریباً تعریف جرح و تعدیل رجال به دست آمد. بنابراین - این، به توضیحات بیشتر از این نیازی نیست، بلکه فقط يك نگاه کلی به مسائل و جمع‌بندی مجدد آنها لازم به نظر می‌رسد.

در مقام جمع‌بندی مطالب گفته شده و استخراج يك تعریف کلاسیک از میسان آنها توجه به این نکته ضروری به نظر می‌رسد که «عرف» مردم در شریعت اسلام اهمیت به‌سزائی دارد، و شریعت مقدس اسلام در مقام تشریح و قانونگذاری و موضوع‌شناسی و...، کاملاً به آن احترام می‌گذارد. بنابراین، در مسئله جرح و تعدیل رجال تاریخ نیز دیدگاه عرف و شرع مقدس نباید باهم تفاوت اصولی داشته باشد؛ چرا که شرع مقدس در موضوعات از محدوده عرف عقلا خارج نمی‌شود. در این مورد نیز مسئله از همین قرار است؛ یعنی برداشت شرع از مسئله جرح و تعدیل وسیع‌تر و عمومی‌تر از برداشت محدود عرف عامه می‌باشد. ضمناً شرع در مقام تبیین همه مسائل، دیدگاه‌ها و احکام خود اصطلاحات و فرهنگ واژه‌ای خاص خود را دارد. روی این اصل در رجال‌شناسی و مسئله جرح و تعدیل نیز از اصطلاحات ویژه‌ای مانند ارتداد، فسق، کفر، گناه‌کبیره و صغیره، فحشاء و منکر، نفاق و... و امثال اینها استفاده می‌کند که در مجموع و در واقع با تعبیر عرفی مانند خیانت، بی‌قید و بندی، بزهکاری، قانون‌شکنی و امثال اینها قابل تطبیق هستند.

نکته دیگر اینکه شرع مقدس در این مسائل، همان‌گونه که اصطلاحات و فرهنگ

واژه‌ای ویژه‌ای دارد، از ضوابط و ملاکهای بخصوصی نیز برای ارزیابی صحت و سقم قضایا و موضوعات و سنجش مسائل مطروحه استفاده می‌کند و همه‌اشخاص را در رابطه با عقاید و آراء، اعمال و رفتار و بالاخره شیوه زندگی شخصی و عمومی و اجتماعی خود مسئول می‌داند و با استناد به اعمال هر یک از افراد جامعه نسبت به آنان داوری می‌کند.

با توجه به نکات یاد شده، در مقام جمع‌بندی مطالب پیشین این مقاله و ارائه یک تعریف جامع و کوتاه از اصطلاح جرح و تعدیل، می‌توان چنین گفت:

جرح و تعدیل رجال عبارت است از: ابراز نوعی نظریه و قضاوت منفی و یا مثبت دربارهٔ رجال و چهره‌های فعال و مؤثر یک جامعه، بر پایهٔ ملاکهای پذیرفته‌شدهٔ عقلانی و شرعی و با استناد به اعمال و رفتار و عقاید و آراء خود آنان به گونه‌ای که نتایج آن در طریق حل مسائل و مشکلات مباحث رجالی و تاریخی مفید واقع شود.

تا اینجا دیدگاه عرفی و شرع دربارهٔ مسئله جرح و تعدیل روشن شد و تعریف جامع آن به دست آمد. همچنانکه امکان و واقعیت آن در عرف عقلا و کتابهای متخصصین فن تراجم و علم تاریخ آشکار شد. بنابراین لازم است، اکنون دربارهٔ حد و مرز این مسئله به بحث پرداخته و راجع به «حدود مجاز و مشروع جرح رجال» بویژه سخن گفته شود.

حدود مجاز و مشروع جرح رجال:

معمولا کتابهای تاریخی، معاجم رجال و تراجم احوال، دائرةالمعارفها، و کتب لغت که دارای بخش «اعلام» می‌باشند، دربارهٔ اشخاص و رجال براساس ضوابط سخن نگفته‌اند. بویژه در متون معاصر، این مسئله به وضوح قابل درک می‌باشد و ما در مقالات پیشین به تبیین و افشای برخی از آنها اقدام کردیم.

در طول تاریخ، زندگی‌نامه‌نویسی و تاریخنگاری عاری از اعمال غرض و حب و بفضیلهای شخصی نبوده است. بسیاری از افراد متدین، پاکدامن و خادم مردم، در اثر رقابتها، حسادتها و عداوتهای شخصی و جریانی، به ناحق مورد جرح قرار گرفته و خائن و فاسق معرفی شده‌اند؛ همچنانکه افراد فاسد و ناشایسته، صالح و شایسته معرفی شده و توشیح و تعدیل گشته‌اند. گاهی چماق تکفیر و تفسیق، عالمان صالح و زاهدان خیرخواه امت اسلام را تا چوبهٔ دار بالا برده و یا تا قعر مخوف زندانها و مسافت دور تبعیدگاههای بد محیط کشانیده است.^{۲۰}

به طور کلی، کمتر صاحب اندیشه و متفکری بوده که در مقطعی از زمان تکفیر و یا تفسیق را به سوی او نشانه نگرفته باشند. مثال در این مورد فراوان است و

به‌عنوان نمونه، فشرده‌ای از مطالب عالم شهید، قاضی طباطبائی، را در بیان پاک‌ایمان و باور بی‌ریای علامه مجاهد، شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء، انتخاب کرده‌ایم که ملاحظه می‌فرمائید:

هرکس در زندگی بزرگان و نوایغ علمای دینی و رؤسای مذهب شیعه مطالعه و دقت کند، درمی‌یابد که هیچ‌کدام آنها از بدگویی و تهمت دشمنان و طعن و بیپرده‌گویی مخالفین خود در امان نبوده‌اند و نه تنها آنها همیشه هدف تیرهای طعن و افتراء و تهمت قرار گرفته‌اند، بلکه بسیاری از بزرگان جهان بشریت نیز گرفتار چنین مصیبتی شده‌اند، اهم از اینکه در قید حیات و زنده باشند و یا درگذشته و دنیا را ترك گفته باشند، در هر صورت مورد هدف افتراءات قرار گرفته‌اند.^{۲۱}

مورخ و رجال‌شناس نامدار اهل سنت «تقی‌الدین علی سبکی» نیز در این زمینه چنین اظهار نظر کرده است:

«هیچ پیشوائی - در علم و حدیث و فقهات و غیره - را نمی‌توان یافت که مورد طعن، طعن‌زنندگان واقع نشده باشد؛ و جمعی در اثر همین طعن‌های نابجا مسیر هلاکت نپیموده باشند... لذا، مالک بن دینار گفته است: سخن دانشمندان و قاریان را در همه زمینه‌ها می‌توان پذیرفت، جز سخن برخی از آنها درباره برخی دیگرشان و...»^{۲۲}

فیلسوف و نابغه نامدار «بوعلی سینا» نیز در مقام دفاع از تکفیر و تفسیق‌های ناحقی که متوجه او کرده بودند، چنین سروده است:

«کفر چو منی گزاف و آسان نبود

محکمتر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آنهم کافر
پس در همه دهر يك مسلمان نبود»

«شیخ هادی تهرانی» یکی از دانشمندان اصولی و فقهای پرمایه متأخر شیعه و معاصر میرزا محمدحسن شیرازی، میرزا حبیب‌الله رشتی و غیره بوده، و در حوزه علمیة نجف سکونت داشته است. ظاهراً او بسیار صریح‌اللبجه بوده و آداب و رسوم رایج معاشرت و القاب و قیود را در محاوره با افراد و رجسال رعایت نمی‌کرده است. به‌همین دلیل جوی برای او درست شده بوده که از طرف میسرزا حبیب‌الله رشتی مورد «تکفیر» قرار گرفته است و بعد از آن «شیخ هادی مکفر» نامیده شد! «شیخ ابراهیم زنجانی» که خود معاصر آنها بوده و در آن زمان در نجف سکونت داشته و مدتی هم در درس هردو شرکت می‌کرده است، داستان این تکفیر را این‌گونه نوشته است:

يك چندی هم به‌درس شیخ‌های تهرانی رفتم و بعد چون او را متهم کردند،

ترك نمودم؛ تهمت صحت نداشت؛ او خارج از دین نبود، لکن صاحب فکری خیلی عمیق بود، با جرئت بود، معتقد نبود که باید تقلید گذشتگان حتی اشریت و اکثریت ایشان نمود؛ باید انسان خود فکر کند و بفهمد ولو برخلاف جمهور یا مردمان مسلم مشهور هم باشد.

من ندیدم، لکن گفتند که در ذکر اسم علمای سلف بی‌اعتنائی می‌کند؛ بلی، به علمای حاضر چندان اعتقاد نداشت. حاجی میرزا حبیب‌اله به خراسان مشرف شد و در برگشتن، مدتی به واسطه بیماری حاجی میرزا حسن شیرازی که آن وقت رئیس کل علما شمرده می‌شد، در سامره نزد او ماند.

بعضی رونود از شاگردان میرزا که با شیخ‌هادی کین داشتند، به حاجی میرزا حبیب‌اله ساده‌دل، القاء کردند که شیخ‌هادی کافر است؛ و او فکر نکرد که اینان همیشه در حضور حاجی میرزا حسن، و او رئیس کل، چرا نزد او شهادت نمی‌دهند؟ و او چرا تکفیر نمی‌کند؟ تا به نجف آمد و رسید، او را تکفیر کرد و برخلاف او جمعی دیگر از علما او را تنزیه کردند، مانند آخوند ایروانی و شیخ محمدحسین متقی عرب و غیرها. و اختلاف و نزاع بزرگی میان علما و طلاب تابع هر یک پیدا شد. بلکه این امر سبب ترقی شیخ‌هادی شد. به‌رحال من از او چیزی برخلاف ندیده و نشنیدم. گفتند در شرعیات فکر در فلسفه احکام هم می‌کند و شاید برخلاف تعبد صرف‌حرفها می‌زند... ۲۳

این نمونه‌ها و مشابه آنها که در تاریخ بسیار فراوان است، بیانگر این حقیقت می‌باشد که در تکفیر و تفسیق رجال و جرح و تعدیل آنها، حدود مجاز شرعی رعایت نمی‌شده است و علت آن نیز این بوده است که:

اولاً، «مرز اسلام و کفر» به‌طور بسیار دقیق برای جارحین معلوم نبوده است؛ ثانیاً، ضوابط مدونی برای جرح و تعدیل رجال وجود نداشته است؛ ثالثاً، حب و بغضها و روابط شخصی، ملاک و پایه قضاوت جارحین و تعدیلین قرار می‌گرفته است. لذا هم در جرح و هم در توشیق، تنزیه و تعدیل، راه افراط و تفریط پیموده شد. و درباره بسیاری از افراد و جریانهای فکری و سیاسی، منصفانه داوری نشده است.

برای شناخت و تشخیص «حد مجاز و مشروع» در جرح رجال باید جهداشته که انسان اصولاً موجودی است در معرض خطا و اشتباه و به‌جز انبیا و اوصیا هیچ‌کسی معصوم و مصون از خطا و گناه نیست، لذا، نباید برزیاده‌روی در تفسیق، جرح و طرد افراد صحنه گذاشت و در تعدیل نیز بیش از شایستگی واقعی اشخاص نباید به‌آنان بها داد. در رابطه لازمست این آیه شریفه را مد نظر داشته باشیم که می‌فرماید:

«و نفس وما سویها، فالهمها فجورها و تقویها، قد افلح من زکیها، وقد خاب

من دسیها». ۲۴.

یعنی: «سوگند به نفس انسان و آنکه او را نیکو و کامل بیافرید و شر و خیرش را به او الهام کرد، هرکس این نفس را از گناه و بدکاری پاک نگه دارد، به یقین رستگار خواهد شد و هرکس آنرا آلوده و پلید گرداند، البته که دچار زیانکاری و هلاکت خواهد گردید.»

براساس این آیات شریفه، هر یک از افراد انسانی، ام از زن و مرد، به گونه ذاتی، سرشته و عجین از دوگرایش و دونوع خواسته‌های متضاد می‌باشد: «خواسته‌های زشت و ناپسند» یعنی: «فجور» و «خواسته‌های نیک و پسندیده» یعنی: «تقوی» و پرواپیشگی.

بنابراین، هیچ‌کس از تیررس خطا و معصیت به‌دور نیست؛ هرچند که موظف است خود را به‌دور نگه دارد؛ اما نباید با یکی دو خطای کوچک، عرض و آبروی افراد را خدشه‌دار ساخته و به‌افشاگری اسرار و عیوب آنها در سطح جامعه‌پردازیم. بدون هیچ‌گونه دلایل استوار و درست و یا بدون ضرورت، حکم تفسیق و جرح افراد را صادر کرده و با «بیمارمنش» و «بدمنش» معرفی کردن، آنها را از بسیاری حقوق طبیعی و یا مدنی و اجتماعی‌شان محروم بگردانیم. بلکه لازم است با دقت و سعه صدر در وضع خطاکاران و مرتکبین معاصی و منکرات (اهم از منکرات اخلاقی، اجتماعی و سیاسی) غور و بررسی شود؛ در صورت صغیره بودن گناهشان مورد تضعیف و جرح قرار نگیرند و در صورت کبیره بودن گناهشان نیز، فقط کیفرهای تعیین شده قانونی و شرعی در موردشان اعمال شود و بیش از آن از نظر آبرو و حقوق اجتماعی صدمه نخورند. بلکه پس از تحمل کیفرهای مقرر شرعی، امکان داشته باشند که مشمول قاعده «استبصار و توبه» گردیده و پا بازگشت به دامن جامعه، برخی از حقوق مدنی و اجتماعی از دست رفته خود را باز یابند. در این مورد محاجه حضرت امیر(ع) با «خوارج» می‌تواند برای ما راهگشا و الگو باشد. امام‌علی(ع) دربارهٔ زیاده‌روی و افراط گروه منحرف موسوم به «خوارج»، نسبت به‌عرض، مال، حقوق و جان افراد متهم و یا گناه‌آلودهٔ جامعه اسلامی، ضمن یک مناظره و محاجه تاریخی، هشدار سختی داده و آنها را از این نوع زیاده‌رویهای خطرناک منع کرده است، که در زمینهٔ رجال‌شناسی و جرح و تعدیل رجال می‌تواند برای ما الگوی بسیار مناسبی به‌شمار آید.

آن حضرت، ضمن تبیین مواضع ناحق خوارج در مسائل مختلف اسلامی و ضمن به‌رخ کشیدن و تخطئه آنان‌رشیسم و هرج و مرج‌طلبی آنان در جامعه مسلمین، عقیدهٔ آنها را راجع به «کافر دانستن مرتکبین گناهان کبیره و وجوب قتل او به‌عنوان مرتد»، از نظر قرآن و سنت رسول‌خدا(ص) بی‌پایه و موهوم شمرده و یک امر شیطانی خوانده است:

«اگر از این پندار باطل که من با قبول حکمیت در جنگ صفین خطا کرده و گمراه شده‌ام، نمی‌توانید دست بردارید، پس چرا همه امت محمد(ص) را به گمراهی من گمراه می‌پندارید و آنان را به خطای من می‌گیرید و به گناه من تکفیرشان می‌کنید؟!»

(به گونه‌ای که در جرح و تکفیر افراد دچار آنارشیسم گردیده) و شمشیر هاتان را بردوش گرفته، بر مواضع سلامت و بیماری فرود می‌آوردید و به زعم خودتان تقصیر کار و بی‌تقصیر و گناهکار و بی‌گناه را درهم آمیخته و از يك طرف می‌کشید! در حالی که شما به خوبی می‌دانید که رسول خدا(ص) با خطاکاران و گناهکاران امت چنین برخورد نمی‌کرد (آن حضرت درباره افراد گناهکار حدود معین شرعی را جاری ساخته و از حقوق اجتماعی خود و بستگانش مانع نمی‌گردید)، رسول خدا(ص) زناکار همسر دار (محصنه) را سنگسار نموده و سپس به عنوان يك مسلمان بر جنازه او نماز می‌خواند و خانواده‌اش را وارث او می‌گردانید، چنانکه قاتل را با قصاص می‌کشت و میراث او را به خانواده و بستگانش وامی‌گذاشت، دست دزد را می‌برید و بر زناکاران بدون همسر (غیر محصنه) حد تازیانه می‌زد، آنگاه سهم آنها را از بیت‌المال مسلمین به آنان می‌داد و زنان مسلمان را به زوجیت‌شان درمی‌آورد.

چنانکه می‌بینید، رسول خدا(ص) گناهکاران را فقط به کیفر گناهشان می‌رسانید و با جرح و تکفیر از حقوق شهروندی جهان اسلام محروم‌شان نمی‌ساخت و سهم‌شان را از اسلام قطع نمی‌کرد و نامشان را از زمره مسلمین حذف نمی‌نمود.

پس بدانید که شما در این پندارهای نادرست و اندیشه‌های منحرف و افراطی‌تان به بیراهه رفته و هدف تیز شیطان قرار گرفته‌اید، پس بدترین مردمان هستید. ۲۵ حضرت، این همه سخنان پر معنا و گهربار را در برابر گروه منحرف خوارج بیان فرموده است که به ساده‌ترین خطا و کوچکترین گناه مردم را تکفیر نموده و مورد جرح کامل قرار می‌دادند. آنان، خطا و گناهکاری کسانی را که اهل اسلام و مقرر به شهادتین و عامل به شعائر اسلام بودند، علامت کفر و ارتداد تلقی نموده و خانه امن اسلام و مسلمین را همچون «دارالحرب» پنداشته و با شمشیرهای شیطانی و آخته بر مردم کوچک و بازار تاخته و آنان را ترور می‌کردند و به خون و آتش می‌کشیدند، در عین حال، این همه کارها - ناروا و آه‌مکشی خود را، «اسلام» می‌پنداشتند!

حضرت با يك منطقی شکست‌ناپذیر و استوار، بطلان این پندار را واضح گردانیده و سیره رسول خدا را (ص) در زمینه «کیفیت برخورد با گناهکاران و مرتکبین معاصی و منکرات»، همچون حجتي تشکيك‌ناپذیر، برایشان ترسیم می‌کند.

همچنین آن حضرت روشن می‌سازد که هر چند هیچ خطا و گناهی را نمی‌توان بدون کیفر گذاشت و از آن چشم‌پوشی نمود، لکن در جرح افراد خطاکار و نیز در کیفر دادن آنها نمی‌توان از حدود مشروع و مجاز شرعی تجاوز نموده، مسلمانی را به واسطه يك و یا چند گناه «تکفیر» کرده و از همه مزایا و حقوق شهروندی جامعه مسلمین محروم گردانید. همیشه باید این سخن خداوند متعال در مد نظر تان باشد که می‌فرماید:

«ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم.» (آیه ۳۱ نسام).
یعنی: اگر شما از گناهان کبیره بپرهیزید، ما زشتکاریهایتان را جبران می‌کنیم و می‌بخشیم.

با توجه به این حقیقت است که باید در جرح و تعدیل افراد، از افسراط و تفریط پرهیز نموده و راه انصاف و میانگین را در پیش گرفت، و این تنها نتیجه بسیار مهمی است که می‌توانیم از این بحث بگیریم.

بنابراین اوصافی مثل کفر و الحاد، شرک، نفاق و فواحش و منکرات (که به طور عمده در سه عنوان فسق، فجور و ظلم تبلور خارجی پیدا می‌کند)، از عوامل جرح رجال به‌شمار می‌آیند و با انتساب یکی از این صفات و نشانه و آثار آن به يك انسان، منش و شخصیت او «مجروح» تلقی می‌شود؛ با این تفاوت که در صورت مجروحیت او با کفر، شرک و نفاق، از دیدگاه رجال‌شناسی، شخصیت او کاملاً ساقط شده و بی‌اعتبار تلقی می‌شود که اصطلاحاً «فاقدمنش» یا «بی‌منش» نام دارد. اما در صورتی که شخصیت مورد جرح ما اساساً يك فرد مسلم باشد، ولی با انحراف از مسیر فطرت و شریعت دچار فسق و فجور و ظلم و امثال اینها گردد، «منش» او «بیمار» تلقی شده و اصطلاحاً «بدمنش» یا «بیمارمنش» نامیده می‌شود.

از جمله آثار و تبمات قهری «بیمارمنشی» این است که او يك فرد فاسق و ساقط شده از عدالت محسوب شده و صلاحیت تصدی بسیاری از امور اجتماعی و سیاسی و مذهبی را از دست می‌دهد؛ چنانکه صلاحیت شهادت دادن و گزارشگری نسبت به افراد و حوادث مهم اجتماعی و سیاسی و قضائی و غیره را فاقد می‌شود. لکن در مقابل، افراد مسلمی که منش خود را بیمار نکرده و از چارچوب قوانین فطرت و شریعت در مسیر زندگی خارج نشده باشند و نشانه‌هایی از پاکدامنی و سلامت عقیده و فکر در آنان مشهود باشد، از جانب دانشمندان رجال‌شناس، مورد توثیق و تعدیل قرار می‌گیرد؛ یعنی مورد اعتماد بودن، وثاقت، پاکی و عدالت او مورد گواهی و امضاء رجال‌شناس واقع می‌شود. افراد توثیق و تعدیل شده را نیز، اصطلاحاً «بهذات» و «بهمنش» می‌نامیم. رجال‌شناسان و یا افراد دیگری که اوصاف جرح‌آور به‌کسان نسبت دهند و شخصیت آنها را «جرح» کنند «جارج» جرح‌کننده»

نامیده می‌شوند. افراد توثیق‌کننده و تعدیل‌کننده رجال را «توثیقر» و «معدل» می‌نامیم.

بدیهی است که هرکس نمی‌تواند جارح و یا معدل اشخاص واقع شود، بلکه جارح و معدل، اوصاف و شرایطی دارند که باید تمام آنها در وجود او جمع بشود، همچنانکه خود جرح و تعدیل نیز شرایط و ویژگی‌هایی دارد که باید شناخته شود و مورد رعایت قرار بگیرد.

همچنین، هر نوع جرح و تعدیل رجال، نیازمند «دلیل» معین می‌باشد که لازمست آن دلایل به‌طور دقیق بازشناسی شوند؛ با هر دلیلی نمی‌توان هرکس را مورد جرح و یا تعدیل قرار داد.

لذا در ادامه این بحث می‌پردازیم به تبیین و تشریح اوصاف و شرایط جارحین و معدلین و هر یک از آنها را به‌طور خلاصه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در این رابطه توجه به یک نکته حائز اهمیت است و آن اینکه، هرچند برخی از عناوینی که در مبحث شرایط جارح و معدل ذکر می‌شوند، قبلاً در مقاله «شرایط و صلاحیت‌های شرح‌حال‌نویسی» بیان شده است، لکن مناسبت موضوع و وجه بیان تفاوت دارد، بنابراین هرچند که در محتوا هم یکی بوده باشند، درانگیزه و جهت بحث متفاوتند و نباید آنرا تکرار تلقی نمود.

۵- شرایط جارح و معدل

چنانکه اشاره شد، «جارح» کسی است که با سخن مستند و مستدل خود، صلاحیت و عدالت کس دیگری را مورد خدشه و یا انکار کامل قرار دهد و به اصطلاح شخصیت او را جرح (زخمی) کند. از این نظر که مجروح شدن شخصیت یک فرد، آثار و نتایج حقوقی و قانونی و اجتماعی ویژه‌ای دارد که او را از بسیاری چیزها محروم می‌کند؛ در اعتبار قائل شدن به جرح جارحان از طرف شرع مقدس، سختگیریهای زیادی صورت گرفته و اوصاف و شرایط دشواری را در شخص جرح-کننده (جارح) قائل شده است که در اینجا مهمترین آنها را فهرست‌وار یاد می‌کنیم:

الف - «عدالت»:

در شخص جارح و معدل، عدالت به معنای «پرهیز از گناهان کبیره و عدم اصرار بر انجام گناهان و غیره»، کاملاً شرط است. شخص فاسق و غیر عادل نمی‌تواند کسی را جرح و یا تعدیل کند؛ یعنی اگر جرح و تعدیل هم بکند، حرف او اعتبار ندارد و طرف «مجروح» یا «عادل» شناخته نمی‌شود؛ دلیل این مسئله بسیار واضح است، برای اینکه جرح به این معنا است که جارح انجام دادن یک ناروا و

نامشروع و یا يك عقیده باطل و انحرافی به يك نفر نسبت بدهد و تعدیل نیز «تنزیه» او از این قبیل اوصاف و کردارهاست.

این نسبت دادن از دو حالت خارج نیست: یا از مقوله گواهی و «شهادت» است و یا از مقوله «گزارش»، خبر دادن و روایت؛ در هر دو صورت از نظر اسلام، «عدالت» شرط پذیرش شهادت و گزارش می‌باشد. چنانکه در محکمہ قضا، شهادت فاسق ناقد نیست، در زندگی روزمره و در علوم انسانی مثل رجال‌شناسی و تاریخ نیز که با حیثیت و آبروی افراد سر و کار دارد، شهادت اشخاص فاسق و دروغگو پذیرفته نمی‌باشد.

اگر سخن جارحین و تعدیلین دربارهٔ افراد از مقوله «گزارش»، «انباء» و خبر دادن باشد، باز نیازمند این است که «گزارش‌گر» شخص عادل باشد، و اگر عادل نباشد سخن و گزارش او هیچ ارزشی ندارد؛ چنانکه خداوند در قرآن مجید فرموده است:

ای اهل ایمان! اگر شخص فاسقی برای شما گزارش آورده گزارش او را تصدیق نکنید تا تحقیق کنید، مبادا به سخن‌چینی فاسقی، از راه نادانی به قومی رنجی رسانید و بعداً سخت پشیمان گردید^{۲۶}.

از این آیه چنین نتیجه گرفته می‌شود که گزارش فاسق به‌خودی خود حجت نیست و ارزش اعتماد ندارد، مگر آنکه بعد از جستجو و تبیین و تحقیق و یافتن ادله و قرائنی برای صحت سخن او، قولش پذیرفته شود. در این صورت نیز «گزارش فاسق» فقط موجب تحریک شدن حس کنجکاوی و تبیین گردیده و از رهگذر این تبیین حقیقتی آشکار شده است، نه اینکه با اعتماد به سخن فاسق، حقیقتی کشف شده باشد.

نتیجهٔ بحث این است که، سخن فاسق در مورد جرح و یا تعدیل افراد به‌خودی خود نافذ نیست، فقط در حد کشف يك مطلب می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد. بنابراین، جارح و تعدیل رجال باید متصف به صفت «عدالت» باشد تا شهادت و یا گزارش از نظر شرعی تنفیذ شود.

بب «آشنائی به موازین شرعی»:

جارح و تعدیل علاوه بر اتصاف به عدالت باید از احکام شرع نیز آگاهی کامل داشته باشد و موازین شرعی و حلال و حرام را به‌طور دقیق بشناسد.

به‌دلیل اینکه هر نوع جرح و تعدیلی بر این محور می‌چرخد که آیا فلان و بهمان، عامل به احکام و موازین شرعی است و یا اینکه اصول و موازین شرعی را رعایت نمی‌کند، آن فرد، اگر عامل به موازین و احکام شرع شناخته شد «تعدیل»

و توثیق می‌شود، در غیر این صورت مورد «جرح» قرار می‌گیرد که خود مراتب و درجات مختلفی دارد و از تضعیف و انکار، تا تفسیق و تکفیر را شامل می‌شود. طبقاً این چنین داوری خود مبتنی بر این است که شخص داوری‌کننده (جرح و معدل)، خودش از مبانی و موازین و احکام اسلام آگاهی تفصیلی و دقیق داشته باشد تا بتواند به‌طور دقیق موارد و مصادیق انطباق اعمال مردم با شرع و یا عدم انطباق آنرا تشخیص بدهد.

روی همین اصل است که در مورد راویان و رجال حدیث نیز، این مطلب (آگاهی از موازین شرع و حلال و حرام) جزء شرایط جارحین و معدلین است؛ به‌همین دلیل تقی‌الدین سبکی گفته است:

«از جمله چیزهایی که لازم است در جارح و معدل به‌عنوان یک شرط جستجو و احراز شود، وضع او در زمینه آگاهی از احکام شرعی است. چه بسا جاهلی، حلالی را حرام پنداشته و بدان سبب کسی را جرح کند. روی همین اصل است که فقهاء در مورد جرح رجال شرط کرده‌اند که دلیل آن به‌گونه مشروح آورده شود تا حال او کاملاً روشن گردد.»^{۲۷}

پس بنابراین آشنائی با موازین شرع و تفقه در دین، از شرایط کسانی است که بخواهند رجال را جرح و یا تعدیل کنند.

ج- «آشنائی نسبت به موضوع»:

موضوع دانش رجال‌شناسی عبارت است از رجال، شخصیتها و اعمال و افکار آنان. دانشمند رجال‌شناس نیز در مقام یک جارح و معدل، لازمست موضوع کار خود را به‌طور دقیق و تفصیلی بشناسد؛ یعنی هم اصول و قواعد رجال‌شناسی در زمینه جرح و تعدیل را در دست داشته باشد و هم از ابعاد گوناگون زندگی‌نامه شخصیت مورد تعدیل و یا مورد جرح خود کاملاً با خبر و آگاه باشد.

«تقی‌الدین سبکی» در مقام ذکر شرایط و اوصاف مورخین و زندگینامه - نویسان، در این باره چنین گفته است:

«درکسی که می‌خواهد زندگینامه‌نویسی کند، چیزهایی شرط می‌باشد...، از جمله اینکه حال صاحب زندگینامه را خوب بشناسد؛ هم از نظر میزان دانش و هم از نظر دین و ایمان و هم از ناحیه جهات و صفات دیگر و این بسیار مهم است.»^{۲۸}

د- «آشنائی با ادبیات و مدلولات الفاظ»:

لازم است که جارح و معدل به ادبیات آن زبانی که مدارک و اسناد متعلق به

موضوع مطالعه او با آن ضبط و نوشته شده است، آشنائی ماهرانه و کامل داشته باشد تا بتواند مفاهیم و مدلولات الفاظ و کلمات به کار گرفته شده در مدارک و اسناد را ارزیابی کند و اظهار نظر بنماید؛ همچنانکه لازم است نسبت به معانی دقیق واژه‌ها و جملاتی که خود او در مقام جرح و یا تعدیل يك فرد به کار می‌برد، کاملاً واقف و آگاه باشد و آنها را از نظر ادبی درست و در خور درک و فهم بیان نماید.

«تقی‌الدین علی سبکی» در این باره چنین اظهار نظر نموده است:

«از جمله چیزهایی که باید در مقام جرح رجال در مورد آن تحقیق و اطمینان حاصل شود، وضعیت شخص جراح از نظر مهارت و خبرگی نسبت به درک و فهم مدلول الفاظ و کلمات است. من بسیار دیده‌ام که افراد لفظی را می‌شنوند و معانی نادرست از آن می‌فهمند. مهارت و خبرگی نسبت به فهم درست مدلول کلمات، کار دشواری است که همه به آن دسترسی پیدا نمی‌کنند؛ جز کسانی که در دیار علم زانو زده باشند. در این میان بویژه شناختن معانی الفاظی که در عرفهای مختلف رایجند، بسیار سختتر است. برای عرفهای مردمان کاربرد واژه‌ها و الفاظ گوناگون است و در عرف آنان بعضی کلمات زمانی به معنای مدح و زمان دیگر به منظور تم به کار می‌رود.»^{۲۹}

ه - «عدم وجود سابقه عداوت و نزاع شخصی بین جراح و مجروح»:

در تنفیذ سخن و نظریه «جراح» نسبت به فرد مورد جرح او، لازم است که آنان دو طرف يك نزاع و مخاصمه شخصی نباشند و همچنین سابقه دشمنی و نزاع شخصی با یکدیگر نداشته باشند؛ در غیر این صورت، شخص مورد جرح واقع شده، و یا هر فرد دیگری می‌تواند، چنین جرحی را نپذیرد، و آن را دربارۀ شخص مجروح تنفیذ ننماید و اصولاً شاید بتوان گفت، چنین جرحی شرعاً غیر قابل تنفیذ می‌باشد و اعتبار شرعی و علمی ندارد. دلیل عدم قابل تنفیذ بودن چنین جرحی، به واسطه وجود «شبهه» می‌باشد؛ چون وجود سابقه دشمنی و مخاصمه شخصی میان جراح و مجروح، شبهه «امکان بقای آن دشمنی پیشین ولو به صورت پنهان و ناخودآگاه» را به وجود می‌آورد، لذا صحت و اصالت این جرح را مورد سؤال قرار می‌دهد که مبدا اعمال غرض شده باشد.

براین اساس، «دفع جرح به شبهه» لازم می‌آید. چنانکه در باب «حدود» فقه اسلام نیز قاعده‌ای وجود دارد به نام «درء الحدود بالشبهات» که به استناد آن به محض پیدا شدن يك شبهه در صحت انتساب جرم و بزهکاری مربوطه به يك شخص معین، هرگونه حدی از او ساقط می‌گردد و حکم به تبرئه او داده می‌شود.

از آنجا که آبرو و عرض مؤمنین در دیدگاه اسلام اهمیت ویژه‌ای دارد و حتی‌الامکان لازم است که اعمال آنان «حمل به صحت» و حسن فرض بشود، یک رجال‌شناس نیز به محض پیدا شدن یک شبهه در جرح افراد مسلمان و مؤمن، باید از آن پرهیز نماید و با استناد به قاعده «دفع جرح به شبهه»، حکم به براءت و پاکدامنی شخص مورد نظر بکند. چنانکه واضح است، وجود «سابقه دشمنی و مخصوصاً شخصی میان جارح و مجروح» از مصادیق آشکار «شبهه» در رجال‌شناسی می‌باشد؛ بنابراین جرح چنین جارحی نافذ نمی‌باشد.

۶- شرایط و چگونگی جرح و تعدیل رجال

«جرح» و «تعدیل» رجال از موضوعات بسیار پیچیده و دشواری است که در طول تاریخ اسلام در میان دانشمندان و علما بحث‌انگیز و جنجال‌آفرین بوده است. برخی از ناآگاهان قشری، چنانکه بزرگان این دانش گزارش نموده‌اند، به بهانه‌های واهی مانند اینکه این کار از مصادیق «غیبت مردگان» است و یا موجب ریخته شدن آبروی افراد می‌باشد، و غیره، با آن مخالفت می‌کرده‌اند.^{۳۰} برخی دیگر از علماء، جرح رجال را در مورد راویان و محدثان روا دانسته و غیر آنرا نامطلوب تلقی کرده‌اند.^{۳۱}

لکن واقعیت این است که فرهنگ بشر به هر حال به دانش رجال‌شناسی و جرح و تعدیل نیاز حیاتی دارد، آن هم نه تنها در زمینه احادیث و اخبار و معصومین (ع)، بلکه در تمام زمینه‌ها، از جمله در عالم سیاست و تاریخنگاری ضرورت آن انکارناپذیر است. منتهمی باید جرح و تعدیل را کاملاً «قانونمند» و براساس ضوابط مشخص قرار دهیم تا موجب تضییع حق افراد و یا ترفیع و تشویق نابجای ناشایستگان نشود. برای این منظور لازم است همه مباحث رجال‌شناسی مد نظر قرار گیرد، بویژه خود عمل «جرح و تعدیل افراد» با کیفیت خاص و شیوه منطقی صورت پذیرد. دانشمندان علم رجال حدیث از دیرزمان برای این منظور قواعد و ضوابطی را مشخص کرده‌اند که بسیاری از آنها را می‌توان به دیگر شاخه‌ها و زمینه‌های رجال‌شناسی نیز تعمیم داد.

در اینجا به چند فقره از ویژگی‌هایی که لازم است «جارحین و معدلین»، در مقام جرح و تعدیل به آنها عنایت و توجه داشته باشند، اشاره می‌کنیم تا موجب بیشترین مصونیت از خطا گردد:

۱. «گویا بودن»:

عمل «جرح» و «تعدیل» الزاماً بایستی واضح و گویا باشد و هیچ‌گونه ابهامی در

آن راه نداشته باشد؛ به گونه‌ای که شنونده و یا خواننده آن مطلب به سادگی بتواند مقصود جارح و معدل را دریابد. در اصطلاح رجال‌شناسی، روایات حدیث از این شرط تحت عنوان «مفسر» و «مبین» نام برده شده است البته دانشمندان رجال حدیث این واژه را در معنایی شامل‌تر و عام‌تر از «گویا بودن» به کار برده‌اند، به گونه‌ای که کلمه «مفسر» در اصطلاح آنها، «مستند و مستدل» را نیز که جداگانه بحث کرده‌ایم، دربر می‌گیرد^{۲۲}. بنابراین، در جرح و تعدیل افراد، باید از به کار بردن واژه‌های چند پهلو و الفاظ مشترکی که معانی متفاوتی دارند، بدون ذکر قرینه پرهیز شود تا شرط «گویا بودن» کلام جارح و معدل حاصل شود. رجال‌شناسان اسلامی در علم رجال حدیث، برای از بین بردن ابهامهای احتمالی سخن خود و به منظور «گویاتر» ساختن الفاظ و مقاصد جرح و تعدیل، اصطلاحات و کلمات قراردادی ویژه‌ای را در مقام جرح و یا تعدیل و توثیق رجال مورد نظر به کار می‌بردند تا بدانواسطه از شنوندگان سخن و خوانندگان آثار خود «ابهام‌زدائی» کرده باشند و در اصطلاح این قبیل واژه‌های قراردادی را «الفاظ جرح و تعدیل» می‌نامیدند؛ مانند «ضعیف»، «واقفی»، «قطعی»، «غالی»، «کذاب»، «زیاده‌روی در نقل از ضعفا»، «تخلیط»، «تدلیس» و... که آنها را در مقام جرح رجال به کار می‌بردند. در مقام توثیق و تعدیل رجال نیز از الفاظ و اصطلاحات دیگری استفاده می‌کردند؛ مانند اینکه فلانی «ثقه» است و یا واژه‌هایی چون «صحيح الحدیث»، «امامی»، «عدل»، «ضابط»، «کثیر السماع»، «از خواص امام (ع)»... «افقه زمان خود» و امثال اینها.

خوانندگان با یک مراجعه اجمالی به کتابهای رجال می‌توانند رجالی‌کشی، فهرست‌نجامی و رجال و فهرست شیخ طوسی و امثالهم می‌توانند با بسیاری از این نوع اصطلاحات آشنا شوند. در کتاب «معرفة الحدیث» نیز بخشی به ارزیابی و معرفی «الفاظ جرح» اختصاص داده شده است که مراجعه به آن مفید می‌باشد^{۲۳}.

۲. «مستند و مستدل بودن»:

در جرح و یا تعدیل رجال باید، «دلیل» و «سند» این جرح و تعدیل نیز ذکر شود تا هم بر اعتبار آن افزوده گردد و هم زمینه «صحت‌یابی» نظرات ابراز شده، برای دیگران محفوظ بماند. البته «رجال‌شناسان حدیث»، در اینکه آیا در تعدیل و جرح رجال، هر دو، لازم است دلیل جرح و تعدیل به طور بین و مفصل ذکر شود یا نه، اختلاف نظر پیدا کرده‌اند. برخی از این متخصصین معتقدند که در تعدیل رجال اگر عدالت «معدل» محرز شده باشد، دیگر ضرورتی برای ذکر دلیل نیست؛ چون با توثیق و تعدیل عرض و آبروی کسی در خطر نیست^{۲۴}. فقهای شیعه نیز

با اعتماد به کتب رجالی کسانی چون شیخ ابوجعفر طوسی، نجاشی، کشی، منتجب‌الدین و غیره، در جرح و تعدیل رجال، بدون درخواست سند و دلیل، عملاً ثابت کرده‌اند که در این قبیل موارد فقط به «عدالت» و «ولایت» جراحین و مدللین، اعتماد دارند.

لکن این مطلب در مقام جرح و تعدیل رجال تاریخ درست نیست. صحت آن در رجال حدیث نیز به دلیل مستند بودن آن علم به روایات منقول از معصومین (ع) است، اما در رجال تاریخ به چند دلیل درست نیست:

اولاً، برای اینکه در صورت خطا بودن تعدیل و یا جرح آنان حقوق جامعه ضایع شده و حقیقتی مدفون مانده و باطلی به ناحق ترویج گشته است. ثانیاً، در اینجا مستند حدیثی در کار نیست.

ثالثاً، احتمال اشتباه و خطا در مورد جراحین و مدللین همیشه وجود دارد، هر چند شخصیت سترگ و برجسته و عادل‌ی مثل شیخ طوسی و کشی بوده باشد. امکان دارد دیگر پژوهشگران با کاوش و اجتهاد، خطای آنان را برطرف سازند و این در صورتی امکان دارد که دلایل جرح و یا تعدیل آنها به گونه آشکار ذکر شده باشد.

البته سیره اکثر رجالیون و شرح حال نویسان شیعه و سنی بر این بوده که زندگینامه رجال را به طور مشروح بنویسند و ادله جرح و تعدیل را ذکر کنند؛ مانند تاریخ بغداد، رجال کشی و غیره ۲۵. لکن، نگارنده به طور دقیق نمی‌داند که چرا و به چه دلیل این شیوه مطلوب و نیک، در ادوار بعدی، در شاخه رجال حدیث به یک نوع «مختصرنویسی افراطی» تبدیل شده است؟ و این یکی از موارد کاستی‌های بارز علم رجال حدیث به شمار می‌آید. به هر صورت، بیشترین نویسندگان کتابهای «جرح و تعدیل» معتقد بوده‌اند که در مقام جرح رجال - برخلاف تعدیل - باید دلیل آن ذکر شود و کاملاً تفصیل و تفسیر داده شود.

احمد بن حلسی معروف به «خطیب بغدادی» (متوفای ۴۶۳ هـ) که یکی از نامدارترین و ماهرترین رجال نویسان مسلمان می‌باشد و کتاب معروف «تاریخ بغداد» را در رجال و تراجم نوشته، در این زمینه چنین می‌گوید:

من از قاضی ابوطیب طاهر بن عبدالله بن طاهر طبری شنیدم که گفت: جرح را بدون تفسیر و ذکر دلیل نمی‌توان پذیرفت و این سخن اهل حدیث که در مقام جرح می‌گویند، فلانی ضعیف است، فلانی چیزی نیست، موجب جرح و رد خبر افراد نمی‌شود، به دلیل اینکه مردم در معنا کردن فسق و فساق نظراتشان متفاوت است، لذا باید دلیل جرح ذکر شود تا معلوم گردد آیا عمل او واقعاً فسق‌آور بوده است یا نه و... در نزد ما (خطیب بغدادی) نیز نظریه درست همین است، پیشوایان، حافظان و نقادان احادیث نیز تابع

این شیوه بوده‌اند. ...» ۲۶

در کتاب «معرفة الحديث» تحت عنوان «شیوه کشتی در رجال» می‌نویسد:
«ابوعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشتی، در تالیف کتاب رجال خود،
روش پیشینیان را در پیش گرفته است.
او مدح و قدح (تعمیل و جرح) رجال را با ارائه سند و دلیل انجام
داده است؛ مشابه آنچه که در کتابهایی مانند تاریخ بغداد، تاریخ اصفهان
و تاریخ جرجان مشاهده می‌کنیم...» ۲۷

به‌رحال شیوه قدما در جرح و تعمدیل رجال مبتنی بر ذکر سند و دلیل بوده
است. اگر ضرورت آن در «علم رجال حدیث» نیز مورد تردید باشد، در رجال -
شناسی عمومی که شامل حال رجال سیاسی، فرهنگی، هنری، مذهبی و غیر اینها
می‌شود و رکن عظیمی از ارکان تاریخنگاری است، کوچکترین شبه‌ای نمی‌تواند
وجود داشته باشد. چون در صحنه‌های اجتماع و در عالم سیاست، اعمال اغراض و
دخالت دادن حب و بغضهای شخصی، جریانی و حزبی و... آن چنان قوی و مشهود
است که انسان به‌ضمیمه هر اظهار نظری درباره شخصیتها و رجال، ناخودآگاه به
دنبال سند و دلیل می‌گردد تا ذهن پویا و کنجکاو خود را اشباع کند.
مسئله ترور شخصیت افراد و بازی با آبرو و حیثیت رجال با استفاده از شایعه
و جرح بی‌سند، در زمان ما آنچنان رایج می‌باشد که خود به‌خود تبدیل به ضرب‌المثل
گردیده است و شنیده می‌شود که می‌گویند: «شخص را با گلوله ترور می‌کنند،
شخصیت را با شایعه!»

بنابراین در رجال‌شناسی عمومی، هیچ‌گونه جرح و تعدیلی را نمی‌توان، بدون
سند و دلیل پذیرفت. ادله نیز باید به‌گونه مفصل و جزء به‌جزء بیان شود و هیچ‌گونه
نقطه مبهم و «کوری» در آن مشهود نباشد تا حجت پیدا کند.

۳. «پرهیز از تعصبات فرقه‌ای و حزبی»

از نظرگاه قرآن مجید برخورد منفی، با «کفر» از این نظر که «موجب از کار افتادن
ایزار شناخت انسان و مهر خوردن قلب او و گمراهی و انعطاط و سقوطش تا
سرحد چارپایان و بیشتر از آنها می‌باشد.» ۲۸، خارج از مقوله «تعصب مذهبی،
فرقه‌ای» و غیره می‌باشد، لذا لازم است صاحب و متصف آنرا که «کافر» نامیده
می‌شود بدون تردید جزء «مجروحین» تلقی گردد. «شرك» نیز به‌عنوان «بزرگترین
ظلم» ۲۹ از همین مقوله به‌شمار می‌آید.

«نفاق مسلم و مستند به‌دلیل» نیز بدون تردید از دلایل و موجبات جرح است
و رجال‌شناسی نمی‌تواند آنرا نادیده بگیرد. لکن، جدائی و اختلاف سلیقه، گرایش،
گروه، پاند، حزب، و مشرب و فرقه نباید در جرح و تعمدیل رجال تأثیر داده شود.

اگر کسی از جهات گوناگون آدم سالمی است و دارای نشانه‌های بیماری شخصیتی نمی‌باشد، اختلاف برداشت، سلیقه، و جدائی تشکل، تحزب و حوزه فعالیت او از رجال‌شناس، نباید موجب جرح تلقی شود. چنانکه عکس قضیه نیز کاملاً صادق می‌باشد و رجال‌شناس حق ندارد کسی را صرفاً به دلیل هم‌حزب، هم‌باند و هم‌نشین بودن «تعدیل» کند، در حالی که دلایل و اسنادی مبنی بر بیماری شخصیتی و جرح او موجود باشد.

«تعصب» بی‌ملاک از ویژگیهای زندگی جاهلی است که خداوند آن را به نسام «حمیت جاهلی» یعنی غیرت و تعصب بی‌ملاک جاهلی محکوم کرده است.^{۴۰}

۴. «توجه به اقوال و پرهیز از یکسونگری»

گاهی دیده شده که رجال‌شناس، زندگینامه‌نویس و مورخ با اعمال نوعی «پنهان‌کاری» پژوهش و علمی ناپسندیده، در اظهارات و یا نوشته خود اعمال‌غرض می‌کند؛ مثلاً در معرفی یک فرد، روی حب و بغض شخصی و یا تعصبات فرقه‌ای، باندی و حزبی و مانند آن، در نقل و جمع‌آوری دیدگاههای مؤید دیدگاه خودش، زیاده‌روی کرده و نسبت به جمع‌آوری و نقل نظرات مخالف و ابعاد دیگر مسئله، کوتاهی می‌کند؛ در نتیجه شخصی بدون آنکه ذی‌حق باشد، تعدیل و یا تجریح می‌شود. برای پرهیز از این آفت مهلك و نامرئی، شایسته و بایسته است که رجال‌شناس و مورخ «همه اقوال، نظرات» و دیدگاههای مربوط به یک فرد و یا یک حادثه را بدون هیچ کوتاهی نقل کند و با جمع‌بندی و ارزیابی آنها نتیجه‌گیری نماید و نظریه خود را مبنی بر جرح یا تعدیل افراد صادر کند؛ در غیر این صورت نوعی خیانت در پژوهش را مرتکب شده است.

با کمال تأسف بیشترین کتابها و متون تاریخی و رجالی برادران اهل سنت ما، نسبت به زندگینامه رجال وابسته به اهل بیت رسول خدا (ص) و مروجین فقه جعفری و مکتب اثناعشری، دارای چنین وضعیت نامطلوبی است. آنان در اکثر موارد، زندگینامه رجال شیعی و به قول خودشان «رافضی» را یا اصولاً مسکوت گذاشته‌اند و یا اینکه بسیار ناقص و همراه با تعصب و «حمیت» مذموم به آن پرداخته‌اند. آنها، نه تنها نسبت به رجال شیعه این اشتباه و خطا را مرتکب شده‌اند، بلکه نسبت به دیگر شخصیت‌های مسلمان غیر شیعه که دارای اختلاف سلیقه با نویسندگان این قبیل کتابها بوده‌اند نیز ظلم کرده، و زندگینامه آنان، از رهگذر آفت «یکسونگری» و «سانسور اقوال» دچار تحریف شده است.

مورخ و رجال‌شناس مشهور سنی «قاضی عبدالوهاب بن تقی‌الدین علی سبکی» در این زمینه ضمن انتقاد به مورخ معروف «ذهبی»، با نقل قول از «صلاح‌الدین

کیکلدی علائی» و تأیید آن چنین گفته است:

من در دین، ورع و آزادگی شیخ حافظ شمس‌الدین ذهبی، تا آن مقدار که مردم می‌گویند شکی ندارم، لکن احساس می‌کنم گرایش به مذهب اثبات و غفلت و دوری‌گزینی از مذهب تأویل و تنزیه بر او چیره شده است. به طوری که در سرشت او یک نوع بدبینی به اهل تنزیه و جدائی شدید از آنان و علاقه شدید به اهل اثبات را پدید آورده است. روی این اصل، او هرگاه به نام یکی از پیروان مذهب اثبات رسیده، در شرح حال او سخن را در حد اطناب طول داده، در تعریف و توصیف او راه مبالغه و زیاده‌روی را برگزیده، خطاهای او را نادیده گرفته و یا حتی الامکان تأویل و توجیه کرده است. اما هرگاه به فردی از پیروان مکتب تأویل و تنزیه رسیده، مانند امام‌الحرمین و غزالی و مانند آن‌دو، در توصیفشان کمتر سخن گفته؛ در نقل اقوال کسانی که در طعن آنان سخن گفته‌اند، زیاده‌روی نموده و بارها این نوع مطالب را تکرار کرده است، و چنین کاری را دینداری پنداشته است، در حالی که نمی‌فهمیده است.

او از یاد نیکی‌های فراوان این دسته چشم پوشیده، و همه آنها را نقل کرده است. اما هرگاه به یک خطائی از آنان رسیده، آن را از قلم نیانداخته است.

او در مورد معاصرین خود نیز از چنین شیوه‌ای پیروی نموده، و هرگاه خود را قادر به تصریح کامل نمی‌دیده است، در شرح حال افراد چنین گفته است:

خدا او را اصلاح کند، و امثال اینها. سبب این نوع برخورد ذهبی با دیگران اختلاف فکری و عقیدتی بوده است. ...

هرچند که ذهبی شیخ و استاد من بوده است، لکن حق برای پیروی مقدم‌تر از هر چیز دیگری است. اشتباهات و کج‌رویهای ذهبی بیش از اینها بوده است. من می‌ترسم در روز رستاخیز همه علما و ائمه مسلمین و مخصوصاً اشعریان، دشمن او باشند و نسبت به حق‌کشی او در موردشان مطالبه حق نمایند و بازخواست کنند. ۴۱ و ...

یکسونگری و سانسور در تاریخ و زندگی‌نامه نویسی رجال، آفت مهلکی است که اثرات آن کم و بیش در همه زمینه‌ها آشکار و مشهود است. در حالی که یک مورخ و یک رجال‌شناس منصف و اصولی باید پیرو ضوابط و قواعد کار باشد و اقوال گوناگون مربوط به یک فرد یا موضوع را بیاورد و در نقل و گزارش آنها شیوه تبیض و سانسور را در پیش نگیرد. رجال‌شناس نباید به استحضانات بی‌دلیل شخصی خود متکی شده و اقوال و نظرات دیگران را نادیده انگارد.

اگر مورخ و رجال‌شناسی از این شیوه پیروی می‌کند، مسلماً اسیر هوای نفس خود می‌باشد و از اصول پژوهش و ضابطه‌گرایی فرسنگها فاصله دارد.

-
۱. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴، ج ۱۳۵/۶، مهدی بامداد، تهران کتابفروشی زوار.
 ۲. ر.ک: گزینۀ مقاله‌ها / ۴۹۳-۵۱۴، مقاله‌ای تحت عنوان «درباره صادق هدایت»، محمد پروین کتابداری، تهران شرکت کتابهای جیبی، ۱۳۵۶.
 ۳. ر.ک: همان مدرک / ۵۰۸، ۵۰۷.

۴. لغتنامه دهخدا، ذیل حرف «ص».
۵. ر.ک: شرح حال رجال ایران، سابق، ذیل اسامی نامبردگان در متن و بسیاری دیگر از امرا و حکام.
۶. شرح حال رجال ایران، ج ۱۷۹/۶، سابق.
۷. ر.ک: لغتنامه دهخدا، ذیل حرف «ح» تحت عنوان «حجت الاسلام شفیعی».
۸. لغتنامه دهخدا، ذیل حرف «پ»، بروجردی.
۹. برداشتی آزاد و مفهومی از آیات ۱-۵ سوره بقره.
۱۰. ان‌الدین عبداللہ الاسلام، وما اختلف الذين اوتوا الكتاب الا من بعد ما جائهم العلم بغيا بينهم ومن يكفر بايات الله فان الله سريع الحساب. سوره آل عمران ۱۹/۱.
۱۱. ابن فارس از لغت‌شناسان قدیم عرب (۳۹۵ - ... ه) کفر را این‌گونه معنا کرده است: الكفر هو الستر و التغطية، يقال لمن غطى درعه بنوب: قد كفر درعه. والمكفر: الرجل المتغطى بسلاحه. معجم مقاییس اللغة، ج ۱۹۱/۵ با تحقیق عبدالسلام محمد هارون.
- یعنی: کفر به معنای پوشانیدن و پرده کشیدن بر روی چیزی است. به کسی که زره خود را با لباس بپوشاند می‌گویند: «کفر درعه» یعنی زره خود را پوشانید. مکفر (بر وزن مفسر) کسی را گویند که اسلحه خود را با پوشانیدن پنهان کند.
- در کتاب «لسان العرب» نیز ضمن يك بحث مفصل و جالب، معنای اصلی آن را همان «جحد و ستر» یعنی انکار کردن و پنهان داشتن و پوشانیدن گرفته است. ر.ک: لسان ج ۱۴۴/۵.
۱۲. ان الذين كفروا سواء عليهم اأندرتهم أم لم تندرهم لا يؤمنون. ختم الله على قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم. بقره ۷/۶.
۱۳. ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا. نساء ۱۴۱/۱. یعنی خداوند راه مشروعی برای چیرگی و ولایت یافتن کافرین بر مؤمنین قرار نداده است.
۱۴. برداشت مفهومی و آزاد از سوره مبارکه بقره آیات ۱۹-۸. این آیه‌های مبارک الهی بسیار عمیق برای شناسایی هرچه دقیق‌تر مناقات، شایسته تأمل و تدبیر و تحقیق بیشتر می‌باشد. در ایسن آیه‌های شریفه، آن ضلالت و ره‌گم‌کردگی واقعی، عجز و ناتوانی و تحیر منافقان ترسیم شده، به‌گونه‌ای که با همه؛ ناتوانی‌شان از افساد و خرابکاری و تلاشهای مذبحخانه دست برنمی‌دارند.
۱۵. اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون. اعراف ۱۷۹/۱. یعنی آنان همچون چارپایان هستند، بلکه گمراه‌تر از چارپایان. آنان در عالم غفلت به سر می‌برند. در این زمینه به‌سوره‌های فرقان/ ۴۴، ۴۳، و مائده ۶۰/ نیز مراجعه شود.
۱۶. ر.ک: در آیه، شهید ثانی، بحث مربوط به وثاقت راوی.
۱۷. برای کسب آگاهی بیشتر در زمینه‌های وابسته به گناهان کبیره و صغیره به منابع ذیل مراجعه فرمائید:
- کتاب «گناهان کبیره» تألیف شهید دستغیب، الکفایه علی علم الروایة ۱۰۲۵-۵، احمد بن علی معروف به «طیّب بنداوی» چاپ مکتبه العلمیه مدینه منوره، نهایتاً التقرير فی مباحث الصلاة ج ۲/۲۹۶-۲۹۹، تقریرات درس خارج آیت‌الله بروجردی توسط استاد فاضل لنکرانی چاپ قسم، نهج البلاغه (فیض و صبحی صالح) خطبه ۱۲۷/.
۱۸. شهید ثانی از فقهای نامدار فقه اهل‌بیت در تعریف عدالت چنین گفته است:
- هو می ملکه نفسانية باعنة علی ملازمة التقوی التي هي القيام بالواجبات، و ترك المنهيات الكبيرة مطلقاً، والصغيرة مع الاصرار علیها، و ملازمة المرؤة التي هي اتباع محاسن العادات و اجتناب مساوئها و ما ينفر عنه من المباحات و يؤذن بخسبة النفس و ذناء الهمة. اللعمه الدمشقیة ج ۱/۳۷۹، تصحیح کلانتر چاپ دار العلم الاسلامی بیروت.
- و نیز برای آگاهی بیشتر از مفهوم عدالت و گناهان کبیره و صغیره به کتاب زیر مراجعه شود:
- الاصول الاصلیه و القواعد الشرعیة ۲۰۲/۱۸۶، سید عبدالله بشر. نهایتاً التقدير ج ۲/۲۷۹.
۱۹. ر.ک: اللعمه الدمشقیة (سابق)، ج ۱/۳۷۸-۲۹۹، ج ۲/۶۷۳.
۲۰. دو نمونه غیر قابل انکار آن عبارتست از حکم به‌اعدام آیت‌الله شهید شیخ فضل‌الله نوری و حکم به‌بازداشت، حبس و تبعید آیت‌الله ملا قربانعلی زنجانی که یکی از مراجع تقلید مسلم و پرنفوذ عصر مشروطه بوده است و پس از تبعید در کاظمین (تبعیدگاهش) به‌صورت رقت‌بار و مشکوکی از دنیا رفت. برای آگاهی بیشتر در این دو مورد به منابع ذیل مراجعه فرمائید:
- اعیان الشیعه ج ۴۴۹/۸ و ۴۰۷؛ معارف الرجال ج ۱۵۹/۲، ۱۵۸؛ الفهرست لمشاهیر علماء زنجان ۹۵/؛ تاریخ زنجان ۶۶۷۳/؛ لوائح شیخ فضل‌الله نوری. مقدمه ناشر (هما رضوانی) و دیگر منابع موثق شرح حال‌نگاری.

۲۱. جنة المأوى / فح (مقدمة ناشر)، تأليف شيخ محمد حسين كاشف الغطاء جمع و ترتيب و تعليق و چاپ شهيد سيد محمد علي قاضي طباطبائي.
۲۲. قاعدة في الجرح و التمديد و قاعدة في المورخين ۶/، تقى الدين على السبكي (۲۷۱-۲۷۱ هـ)، اين كتاب ضميمه كتاب الرفع و التكميل في الجرح و التمديد، تأليف عبدالحى اللنوى اللهندي می باشد، که در سال ۱۳۸۸ و ۱۳۸۳ هـ ق در حلب با تصحيح و تحقيق عبدالفتاح ابوغده، از طرف «مکبة المطبوعات الاسلاميه» به چاپ رسیده است.
۲۳. «خاطرات و زندگینامه شيخ ابراهيم زينجاني به قلم خود او» صفحات ۳۳ و ۳۲، (نسخه عکس- برداری شده از نسخه خطی که در نزد نگارنده موجود می باشد).
- و نیز شيخ محمد حرزالدین نویسنده «معارف الرجال». ضمن شرح حال مفصلی که از شيخ هادی تهرانی آورده. به طور جدی از او دفاع کرده و گفته است که تکفیر شيخ هادی ناشی از هوشمندی ذاتی و رشد سریع و فوق العاده و برانگیخته شدن حس کینه توزی و حسادت رقبايش بوده است. قسمتی از سخنان او در این باره چنین است:
- «شيخ هادی، فرزند ملا محمد امين تهرانی نجفی و معاصر می باشد که به مدرس تهرانی مشهور است، ... او بسیار با نبوغ و هوشمند بود. او در مدت کوتاهی به اجتهاد رسیده و با سن کم و دانشی انبوه مشغول تدریس در نجف اشرف گردید و حلقه درسی گسترده ای را به وجود آورد؛ و نیز تدریس صحیحگاهی او بسیار مهم بود، لذا برخی از قوم که از مهاجرین بودند بدو حسد ورزیده و نسبتهای ناروایی به او منتسب ساختند که به پست ترین شایسته انتساب نمی باشد تا چه رسد به شخصیتی مانند او. والحق که او (شيخ هادی تهرانی) از این تمیتهای بری و برکنار بود. و ... ر.ک: معارف الرجال ج ۳/ ۲۲۵، قم مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، سال ۱۴۰۵ ق هـ.
۲۴. سورة شمس / ۱-۶.
۲۵. نهج البلاغه صبحی صالح و فیض الاسلام خطبه / ۱۲۷.
۲۶. سورة حجرات / ۶.
۲۷. قاعدة في الجرح و التمديد و قاعدة في المورخين / ۲۴ (سابق).
۲۸. همان مدرک / ۳۳.
۲۹. همان مدرک / ۲۵، ۲۴.
۳۰. ر.ک: تنقیح المقال عی علم الرجال ج ۱/ ۱۷۶ (مقدمه)، چاپ سنگی. علامه مامقانی، و نیز الرفع و التكميل في الجرح و التمديد / ۷.
۳۱. الرفع و التكميل في الجرح و التمديد / ۴۷.
۳۲. الرفع و التكميل... / ۶۵، الكفاية في علم الرواية / ۹۷-۸۰.
۳۳. معرفة الحديث و تاريخ نشره و تدوينه و ثقافته عند الشيعة الامامية / ۹۷-۶۸، محمد باقر بهبودی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۴. ر.ک: الكفاية في علم الرواية / ۹۷، ۹۸ و نیز الرفع و التكميل... / ۶۵.
۳۵. كتاب اختيار معرفة الرجال معروف به «رجال كشي» از كتب رجال شيعه که يك متن رجالی منکی به اخبار و احاديث می باشد، دارای چنین شیوه مطلوبی است. چنانکه كتاب تاريخ بغداد، خطيب بغدادی، از رجاليون سنی نیز اسباب جرح و تعديل رجال و علت آن را بيان می کند. جهت آگاهی بیشتر به دو کتاب یاد شده مراجعه شود.
۳۶. الكفاية في علم الرواية / ۱۰۸.
۳۷. معرفة الحديث و تاريخ نشره و... / ۵۶، بهبودی.
۳۷. ر.ک: قرآن مجید سوره های بقره ۷/ و ۶/، اعراف / ۱۷۹.
۳۸. يا بني لا تشرك بالله فان الشرك لظلم عظيم. لقمان / ۱۳.
۳۹. سورة فتح / ۲۵.
۴۰. قاعدة في الجرح و التمديد... / ۱۴ و ۱۳.
۴۱. ر.ک: اصول الفقه ج ۳-۴/ ۵۱ به بعد. شيخ محمدرضا المظفر، چاپ نجف و نیز كتاب «سنت» به قلم نگارنده، نشر حر، قم.